کانون نویسندگان ایران از ظهور تا سقوط

تحقیق و تاریخ‏ کانون نویسندگان ایران‏ از ظهور تا سقوط دفتر پژوهشهای موسسه کیهان

اشاره: «کانون نویسندگان ایران»چرا،چگونه و با چه اهدافی تشکیل شد؟مؤسسان آن چه کسانی‏ بودند و تا چه اندازه به اهداف از پیش تعیین شده‏ دست یافتند؟کانون در گذر زمان دستخوش چه‏ تغییراتی شد؟در عمل چه گامهایی برای اعتلای‏ قلم برداشت؟با استبداد ستمشاهی چه تعاملی‏ داشت؟...

این سؤالات و پرسشهای فراوان دیگر،خود می‏تواند زمینه‏ای باشد برای بازخوانی تاریخچه‏ کانون نویسندگان ایران،به خصوص برای نسل‏ جوان که با سابقه این تشکل چندان هم آشنا نیست.

به علاوه،اخیرا بیانیه‏ای با امضای آقایان‏ محمد پوینده،علی اشرف درویشیان،محمود دولت آبادی،کاظم کردوانی،منصور کوشان، هوشنگ گلشیری و محمد مختاری تحت عنوان‏ «کمیته تدارک و برگزاری مجمع عمومی کانون‏ نویسندگان ایران»به نشریات مختلف ارسال‏ شده که متنی با نام«پیش نویس منشور کانون‏ نویسندگان ایران»به آن پیوست است.این اقدام‏ که نشانگر تلاش تازه برای از سرگیری‏ فعالیتهای کانون نویسندگان به حساب می‏آید، تصمیم به انتشار سوابق این تشکل فرهنگی را جدی‏تر کرد.در پیش نویس مورد اشاره اعلام‏ گردیده که مواضع امضاء کنندگان بر اساس نامه‏ مشهور موسوم به«متن 134 نویسنده»اتخاذ شده است که تلاش می‏کنیم در این باره نیز مقاله‏ای ارائه دهیم.آنچه در این شماره بدان‏ می‏پردازیم نگاهی به شرایط پیدایش کانون‏ نویسندگان و سیر تحولات آن است.

به زنجیر کشیدن ذهن و اندیشه انسانها در تاریخ‏ دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران داستانی‏ بس دردناک و طولانی است.شکستن قلم‏ها، سوزاندن دفتر و کتاب نویسندگان،«به آب‏شستن»دیوانهای شعر شاعران تهدید صاحبان قلم‏ و سخن با داغ و درفش و زندان و سیاهچال، سراسر تاریخ کشور ما را پر کرده است.از روزگار مسعود سعد سلمان و دوران حکیم ناصر خسرو تا زمان ما،دوختن لبان فرخی یزدی و ترور میرزاده‏ عشقی نمونه‏هایی از برخورد قدرتهای حاکم با بیان‏ و قلم است.

بر اساس مستندات تاریخی،این برخوردها شکلی کاملا سلیقه‏ای داشته و حاکمان بر اساس‏ پسند و میل شخصی،با این مسئله برخورد می‏کرده‏اند.

شواهد تاریخی حکایت از آن دارند که همزمان‏ با کودتای 1299 شمسی تلاشهایی برای قانونمند کردن برخورد با آزادی بیان و اندیشه آغاز شد،و کوششهایی به عمل آمد تا ظاهرا از برخوردهای‏ سلیقه‏ای و فردی در این عرصه احتزاز شود.

نخستین تشکیلات دولتی،با هدف کنترل‏ نوشته‏ها و سانسور و سمت و سو دادن به کلیه آثار مکتوب و به اصطلاح ارشاد!نویسندگان،در سال 1300 شمسی ایجاد شد،و سازمانی به نام‏ اداره ممیزی در«وزارت معارف و اوقاف و صنایع‏ مستظرفه»به ریاست میرزا علی اصغرخان حکمت‏ و عضویت افرادی چون عیسی صدیق اعلم و میرزا یحیی دولت آبادی و نصیر الملک بدر و چند تن دیگر از منور الفکران آن زمان شکل گرفت و به صورتی‏ علنی و صریح،به کنترل و سانسور نوشته‏ها و آثار چاپی پرداخت.(1)

البته با تأسیس«اداره ممیزی»،خودسری‏ها پایان نگرفت و ارباب قدرت،همچنان به دخالت‏ در امور طبع و نشر ادامه می‏دادند و بر اساس سلیقه‏ خود،نویسندگان و شاعران و تولیدکنندگان‏ فرآورده‏های هنری را به مجازات می‏رساندند. رضاخان در چارچوب تمرین دیکتاتوری و با هدف نمایش قدرت،گاه شخصا به دفاترروزنامه‏ها و چاپخانه‏های تهران سرکشی می‏کرد و «تعلیمی»و«عصایش»را بر سر نویسندگان‏ نافرمان خرد می‏کرد.نویسندگان قدیمی،خاطرهء به چوب و فلک بستن حسین خان صبا،مدیر روزنامه«ستاره ایران»را از یاد نبرده‏اند.(2)

با تحکیم پایه‏های دیکتاتوری رضاشاهی،امر سانسور و کنترل کتاب و مجلات و چاپخانه‏ها شدیدتر شد و تشکیلات موازی دیگری به نام اداره‏ راهنمای نامه‏نگاری ایجاد شد.

ریاست این اداره را علی دشتی بر عهده داشت و به مدد افرادی چون عبد الرحمن فرامرزی، ابو القاسم پاینده،میرزا علی اصغر خان شمیم و حسینقلی مستعان تشکیلات آن را اداره می‏کرد.(3)

تضییفاتی که در مسیر آزادی قلم و بیان ایجاد گردید موجب می‏شد تا نویسندگان دردمند و متعهد برای مبارزه با سانسور بدنبال یافتن راهی‏ باشند.

تاریخ دوره قاجار،کمتر خبری از اینگونه‏ حرکتها به ما می‏دهد.تنها در صدر مشروطیت و حوادث مربوط به استبداد صغیر،نام چند نویسنده‏ را در میان قربانیان این نهضت مشاهده می‏کنیم. میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل،ملک المتکلمین‏ و سید جمال الدین واعظ اصفهانی از این‏ گروه‏اند.(4)اگر چه قتل آنان بیش از آنکه در ارتباط با نوشته‏هایشان باشد،به آرمان مشروطه‏خواهی‏ آنها باز می‏گشت.(5)

در تمام دوران حاکمیت رضاخان نیز کمتر اثری‏ از این حرکات می‏بینیم.تنها یک مورد از چنین‏ حرکتی خبر می‏دهد،و آن تجمع اعتراض آمیز نویسندگان ایرانی در اعتراض به روش کار اداره‏ راهنمای نامه‏نگاری و شدت عمل علی دشتی و همکاران اوست.(6)

در این روز نویسندگان با هدف رساندن فریاد اعتراض خود به دیگران و ملاقات چند تن از نمایندگان مجلس،در صحن بهارستان اجتماع کردند،اما با یورش اولین گروه از ماموران‏ نظمیه،فرار را بر قرار ترجیح دادند و از معرکه‏ گریختند.(7)

فروپاشی دیکتاتوری رضاخان و فرار او و آزادی‏ نیم بند فعالیت‏های اجتماعی موجب شد تا نویسندگان و هنرمندان ایرانی با هدف یافتن‏ راه‏کارهایی برای رهایی از سانسور،و حفظ حقوق صنفی خود،به تبادل‏نظر و رایزنی‏ بپردازند.

در این دوران نویسندگان ایرانی پی بردند که‏ آنچه در طی قرن‏ها و سالیان بر آنها رفته محصول‏ عدم انسجام و تفرقه آنان است.با این«درک و دریافت»،نخستین جوانه‏های تشکل صنفی‏ نویسندگان شکوفا شد و به دنبال آن،تشکل‏های‏ دیگری زیر عنوان«انجمن هواداران هنر و ادبیات‏ امروز»،«انجمن نویسندگان دموکرات»و نظایر آن،پدید آمدند.اما این انجمن‏ها،واقعی و برخاسته از میان نویسندگان و شاعران نبودند و بیشتر،وسیله‏ای برای جذب نویسندگان و هنرمندان به سوی احزاب و گروههای سیاسی‏ دوران خود به شمار می‏رفتند.(8)

جلال آل احمد در زندگی‏نامه خود که پس از مرگش برای اولین بار و بدون سانسور در ماهنامه‏ جهان نو به سردبیری رضا براهنی انتشار یافت، اشاره‏ای به یکی از این تشکل‏ها می‏کند و توضیح‏ می‏دهد که چگونه او و دوستان نویسنده‏اش‏ گردهم جمع شدند و بعدا به حزب توده پیوستند.

کنگره ملی نویسندگان

نخستین حرکت جدی در عرصهء تشکل‏ نویسندگان،پنج سال پس از سقوط رضاخان،در تیرماه 1325 شمسی به دعوت انجمن روابط فرهنگی ایران و اتحاد جماهیر شوروی‏ سوسیالیستی انجام شد و بیش از یکصد نفر از نویسندگان،شاعران و ادیبان کشور،در این‏ انجمن گردهم آمدند و در نخستین کنگره‏ نویسندگان ایران شرکت کردند.

جلسه اول کنگره در حضور قوام السلطنه‏ نخست وزیر و سادچیکف سفیر کبیر دولت اتحاد جماهیر شوروی در ایران و عده‏ای از وزیران و رجال و روشنفکران ایران افتتاح گردید.(9)

در ابتدای کنگره مستشار الدوله صادق،رئیس‏ انجمن،پس از تشکر از قبول دعوت کسانی که‏ آمده بودند و بیان معذرت و اظهار تاسف از اینکه‏ کنگره به رغم اشتیاق فراوان مسؤولین آن نتوانست‏ تمام ادبا و نویسندگان کشور را دعوت نماید،از ملک الشعرای بهار،رئیس این کنگره خواست تا اهداف و انتظارات کنگره را به اطلاع‏ شرکت کنندگان برساند.

بهار در نطق خود به نتایج روابط جهانی‏ نویسندگان و ادبا،بویژه ثمرات ارتباط و پیوند نویسندگان روسی و ایرانی اشاره کرد.پس از او دیگر افراد نام‏آور یک به یک به پشت تریبون آمدند و هر یک بنا به سلیقه خود،دربارهء«مفهوم‏ پیش از تشکیل کانون‏ نویسندگان،رژیم،موسسه‏ای‏ فرمایشی بنام«کنگره ملی شاعران‏ و نویسندگان»برپا کرد و تبلیغات‏ پر سر و صدایی برای آن به راه‏ انداخت و زین العابدین رهنما به‏ عنوان رئیس آن منصوب شد. ادبیات»،«شعر معاصر»،«تاریخچه‏ داستان نویسی»و امثال آن سخن گفتند.(10)

در جلسه پایانی این کنگره،قطعنامه آن به‏ تصویب شرکت‏کنندگان رسید.در بند پنجم این‏ قطعنامه آمده بود که«کنگره،تأسیس یک‏ کمیسیون تشکیلاتی موقتی را که بنیاد اتحادیه‏ گویندگان و نویسندگان ایرانی را پی‏ریزی کند، ضروری می‏داند و اجرای این منظور را به هیئت‏ رئیسه محول می‏کند.»(11)

این اولین بار بود که در یک مجمع رسمی و با حضور بیش از یکصد نفر از نویسندگان و شاعران‏ و هنرمندان نامدار،سخن از«اتحادیه گویندگان و نویسندگان ایران»به میان می‏آمد،و طرح همین‏ موضوع شوق بسیاری را در میان نویسندگان و اهالی قلم دامن زد.

همنشینی دیدگاههای مختلف در نخستین کنگره‏ نویسندگان ایران را باید در چهارچوب اولین‏ قدمهای سازمان‏یابی مدرن سیاسی در ایران بعد از شهریور 1320 مشاهده کرد.همزیستی خاصی‏ که وضع خطیر کشور در آن زمان ایجاب می‏کرد.

توصیهء کنگره نویسندگان هرگز جامه عمل‏ نپوشید و با گذشت زمان،مسئله تشکیل اتحادیه‏ نویسندگان به دست فراموشی سپرده شد.

این فراموشی و عدم رغبت برای تأسیس اتحادیه‏ نویسندگان نیز محصول شرایط خاص جامعه ایران‏ در آن زمان است.زیرا با اوج گیری فعالیت‏های‏ سیاسی در سالهای آخرین دهه 20 و شور و هیجانی که مسئله ملی کردن نفت در سالهای اول‏ دهه سی پدید آورد،مردم،بویژه اهالی قلم خود به خود به سمت فعالیتهای سیاسی کشیده شده‏ بودند،و شاید همین موضوع،آنها را اقناع‏ می‏کرد.

در سالهای پس از کودتای 28 مرداد نیز به دلیل‏ سرکوب عناصر آزادیخواه و ایجاد فضای رعب و وحشت کمتر کسی شهامت طرح مسئله را داشت.

اما در سال 1345 و 1346 اوضاع فرق‏ می‏کرد.نسل جدیدی به عرصه آمده بود که فاقد تجربه‏های عینی و عملی دوران نهضت ملی کردن‏ نفت و کودتای 28 مرداد بود و می‏کوشید تا با بهره‏گیری از تجارب پیشینیان،امر مبارزه با رژیم‏ را به سامانی جدید برساند.

این سالها،سالهایی تعیین کننده در عرصهء فعالیتهای صنفی نویسندگان به حساب می‏آید. طی این دوره وضعیت صنفی و حرفه‏ای و مطالبات اجتماعی و سیاسی آنان وارد مرحله‏ تازه‏ای شد و پس از چندین سال فراموشی و فترت،بار دیگر صحبت از گردهمایی و تجمع‏ نویسندگان و موضع گیری در برابر رژیم پیش آمد.

انگیزه‏های تاسیس کانون

درباره علت و انگیزه پیدایش کانون نویسندگان‏ ایران،نظرات و روایت‏های متفاوتی وجود دارد. اسلام کاظمیه،غلامحسین ساعدی و رضا براهنی‏ علت اصلی ایجاد کانون را مبارزه با سانسور عنوان می‏کنند،(12)ولی باقر پرهام و محمد علی سپانلو کانون را محصول تلاش در ارائه‏ بیانیه تحریم کنگره نویسندگان ذکر کرده‏اند.(13)

اسلام کاظمیه در گزارش خود می‏نویسد:

....نزدیک دو سال پیش به دعوت‏ آل احمد و دکتر ساعدی جمعی فراهم آمدند و امضایی برای رفع تضییق از نویسندگان و ملاقات عده‏ای با نخست‏وزیر و گرفتن قول‏ و وعده‏ای که طبق عادت معمول،و ارجاع‏ کار به کمیسیون که گذشت...(14)

و سپس اضافه می‏کند:

نزدیک یکسال بعد از آن،امضاهای‏ دیگری جمع شد،از نویسندگان و شعرا برای کار مشترک دیگری و تعداد امضاها از آن اولی بیشتر بود،که عده‏ای دیگر از صاحبدردان،احتیاط را کنار گذاشته بودند و همین مایه شد برای فراگرد آمدن‏ حضرات،و تسلط بر دلتنگی‏های زودگذر شخصی و اتفاق‏نظر بر سر مسایل و منافع مشترک و تشکیل کانون نویسندگان و قانونی‏ کردن آن؛که گزارش مختصرش را اسماعیل نوری علاء نوشته است...(15)

در مورد چگونگی تشکیل کانون نویسندگان‏ ایران،روایت‏های مختلفی وجود دارد.بر اساس‏ یک روایت،کانون نویسندگان ایران به دنبال‏ تحریم همکاری نویسندگان با«جشن هنر شیراز» شکل گرفت.

محمد علی سپانلو که از مطرح کنندگان این‏ روایت است،در یادداشتی که در مجله«کلک» انتشار داد،بر ارتباط ایجاد کانون و«جشن هنر شیراز»تاکید می‏کند.(16)ولی اسلام کاظمیه، بهمن ماه سال 1364 را تاریخ پیدایی اولین هسته‏ کانون نویسندگان می‏داند و می‏نویسد:

هسته اولین کانون نویسندگان ایران در تاریخ 30/11/1346 به وجود آمد و جلسات بحث و مذاکره نویسندگان برای‏ بررسی موقعیت خویش نسبت به مسائل‏ جاری اجتماعی و صنفی تا آخر سال 1346 ادامه داشت.در آخرین جلسات سال‏ گذشته بود که تصمیم گرفته شد برای‏ یکپارچه کردن فعالیتهای مختلف‏ نویسندگان،«کانون نویسندگان ایران»به‏ وجود آید...(17)

کانون نویسندگان ایران در طول حیات خود، سه دوره متمایز و مشخص را طی کرده است. دوره اول که از اواخر سال 1346 آغاز می‏شود و در اواسط سال 1348 پایان می‏گیرد،و دوره دوم‏ از اوایل سال 1356،تا حوالی 1360 و دوره‏ سوم از سال 1360 به بعد را در بر می‏گیرد.

در بررسی و شناخت چگونگی تکوین و شکل‏گیری کانون نویسندگان ایران باید به تمام‏ عوامل اجتماعی بها داد،و بیش از هر چیز به‏ زمینه‏های سیاسی تأسیس چنین نهادی توجه کرد، و اوضاع و احوال آن روز را از نظر گذرانید.

نگاهی گذرا به اوضاع و احوال سیاسی

با کودتای 28 مرداد ایران به سرعت در مدار نفوذ امریکا قرار گرفت و تقویت دولت مرکزی و سرکوب مخالفان در راستای همین سیاست‏ طراحی گردید.

حلقه‏های پایانی این طرح نیز با سرکوب قیام‏ پانزده خرداد تکوین یافت.

از جانب دیگر تلاش شد مظاهر روبنایی، متناسب با خواست آمریکا تزیین شود.حمایتهای‏ اقتصادی و سیاسی از رژیم به این هدف کمک‏ شایانی کرد.فقط رژیم در چند عرصه محدود،به‏ توفیق کامل نرسیده بود.یکی از این زمینه‏ها حوزه‏های فرهنگی بود.

البته چند سال پیش‏تر از این ایام،رژیم موفق‏ شده بود نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات را به‏ عنوان جزیی از بدنهء جامعهء اهل قلم تحت کنترل‏ بگیرد و به مدد افرادی چون مسعود برزین، داریوش همایون،رضا مرزبان،ایرج نبوی و

\*گرچه بنا به شواهد تاریخی، جلال آل احمد،تلاش گسترده‏ای‏ برای تحریم کنگرهء فرمایشی‏ شاعران و نویسندگان به کاربرد و همین اقدام وی،زمینه تاسیس‏ «کانون نویسندگان ایران»را فراهم آورد،ولی بعدها افرادی‏ چون غلامحسین ساعدی و محمد علی سپانلو در صدد برآمدند افتخار این کار را به نفع خود مصادره کنند.

رکن الدین همایونفرخ سندیکای نویسندگان و خبرننگاران مطبوعات را تشکیل دهد.(18)اما فرمایشی بودن و وابستگی مدیران آن به رژیم‏ باعث شد که نتواند تمامی نویسندگان را جذب‏ کند.

در این زمان رژیم پهلوی دست به کار طراحی و برنامه‏ریزی برای ایجاد نهاد ادبی شدند تا به زعم‏ خود نقایص این مسیر را برطرف سازند.

در راستای زمینه‏سازی برای تحقق این هدف، کنگره ملی شاعران و نویسندگان طراحی شد. قرار بود این کنگره در حضور فرح پهلوی کار خود را آغاز کند،و پس از مانورهای لازم و تبلیغات‏ فراوان،در قطعنامه پایانی خود،خواستار ایجاد یک اتحادیه و یا انجمن برای نویسندگان و شاعران‏و مؤلفان و مصنفان کشور گردد.

بر روی این طرح از همه جهت مطالعه و بسیاری‏ از کارهای مربوطه به آن،قبلا انجام شده بود،و مقامات مسئول و مجریان آن،معین گردیده‏ بودند.پیشاپیش زین العابدین رهنما به عنوان‏ رئیس این تشکیلات منصوب شده بود،و حتی‏ ساختمانی وسیع در خیابان بلوار کشاورز کنونی، برای استقرار دفتر این تشکیلات به قیمتی گزاف‏ اجاره شد و دکتر منوچهر اقبال-رئیس شرکت‏ نفت-با گشاده‏دستی فراوان،میلیونها تومان‏ بودجه و اعتبار به این امر اختصاص داد.سیمین‏ بهبهانی به عنوان«مسئول کمیته شعر و شاعران»و فروزنده اربابی به سمت«مسئول روابط عمومی» این اتحادیه منصوب و در محل این ساختمان‏ مستقر شده و منتظر ختم کنگره و آغاز فعالیت‏ علنی و رسمی آن بودند.(19)رادیو و تلویزیون نیز تبلیغات پر سر و صدایی در این خصوص راه‏ انداختند.

در این زمان،جلال آل احمد در صدد ایجاد حرکتی برای تحریم این کنگره بر آمد و تلاشهایی‏ برای تشجیع شاعران و نویسندگان انجام داد.او با فروتنی بسیار به دیدار شاعران و نویسندگان‏ رفت و از آنان برای شرکت فعال در این تحریم‏ دعوت کرد.

از این نظر،این حرکت جلال را می‏توان«نقطه‏ عزیمت»و نخستین تلاش برای ایجاد کانون‏ نویسندگان به حساب آورد.با این حال عده‏ای‏ سعی کردند آن را به خود نسبت دهند.

غلامحسین ساعدی مدعی شد که این فکر را او به جلال القا کرده است.(20)

یکی از کسانی که خود را پیشتاز این امر معرفی‏ می‏کند محمد علی سپانلوست و می‏کوشد تا امر پایه‏گذاری کانون نویسندگان را به سود خود و دوستانش مصادره نماید.او می‏نویسد:

چند هفته‏ای بود که رادیو دولتی اعلام‏ کرده بود،«به زودی کنگره ملی نویسندگان‏ ایران در حضور علیا حضرت شهبانو...» تشکیل خواهد شد.البته ما نسل معترض آن‏ روزگار بی‏گفتگو می‏دانستیم که در این‏ کنگره شرکت نخواهیم کرد،و می‏دانستیم‏ که دولتیان نیز همین موضع‏گیری ما را می‏دانستند،پس در اصل از ما دعوت‏ نخواهند کرد.اما دلمان می‏خواست‏ امتناع‏مان به سکوت سپرده نشود،بلکه به‏ طریقی آشکار گردد.

من با بعضی از رفقای گروه«طرفه»، اسماعیل نوری علا،احمد رضا احمدی، نادر ابراهیمی،بهرام بیضایی و چند تن‏ دیگر،این پیشنهاد را مطرح کرده بودیم که‏ بنشینیم و بیانیه‏ای بنویسیم و همه امضاء کنیم که ما در این کنگره شرکت نخواهیم‏ کرد.زیرا وقتی آزادی قلم که شرط لازم‏ نویسندگی است تامین نشود،نویسنده‏ای در کار نخواهد بود.

البته این پیشنهاد در جمع کوچک ما به‏ شوخی برگزار شد.از سویی حدس‏ می‏زدیم که ادبای ریش و سبیل‏دار به حرف‏ ما جوانک‏ها وقعی نگذراند و از سوی دیگر ممکن بود که دستگاه حکومت در اوج‏ اقتدار خود،واکنش تندی به ما نشان‏ بدهد.حتی هنگامی که من با دیگرانی که‏ مسن‏تر از ما و خارج از دایرهء گروه ما بودند،از چنان بیانیه‏ای صحبت کردم، جوابی که گرفتم«انکار همراه با تمسخر و طنز»بود و یکی از این کسان دکتر براهنی‏ بود...(21)

اما دکتر رضا براهنی این ادعا را کذب می‏انگارد و می‏گوید:

«در ذهن آقای سپانلو و به طور کلی در ذهن همه سکتاریست‏ها و فرقه‏گرایان، همیشه مسئله‏ای هست به نام گروه ما،و گروه دیگران،هر کسی که در گروه‏ ماست،با ماست و لو خائن از آب درآمده‏ باشد و هر کسی که در گروه ما نیست،بر ماست،و لو هزاران خدمت کرده‏ باشد...(22)

و بعد مدعی می‏شود که وی اولین کسی‏ است که مرحوم آل احمد فکر تشکیل کانون‏ نویسندگان را با او در میان گذاشته‏ است.(23)

محمد علی سپانلو در جرایی دیگر مدعی‏ می‏شود که در کار تحریم فعالیت‏های فرهنگی‏ رژیم،حتی از جلال هم پیشگام‏تر بوده و با اقدامات خود جلال را به شوق و شگفتی واداشته‏ است:

نیمروز یکی از دوشنبه‏های اواسط بهمن‏ ماه سال 1346،بنابر معمول حلقه انس‏ جلال تشکیل شده بود...(جلال)رو به‏ من کرد و درباره گروه ادبی‏مان که نام‏ «طرفه»بر آن نهاده و در عرض چند سال‏ حدود 10 کتار چاپ زده بودیم، پرسید...و در همین میانه از حال و روز«مهرداد صمدی»پرسید...پاسخ دادم‏ که فلانی برای جشن هنر شیراز یک‏ نمایشنامه نوشته و ما او را تحریم‏ کرده‏ایم...در چشمان جلال درخششی از علاقه و هیجان پدید آمد...(24)

به نظر می‏آید جلال آل احمد،بدون آنکه کسی‏ شریک او باشد بنیانگذار کانون نویسندگان ایران‏ بود.او از همان روزی که برای اعتراض به‏ سانسور به دیدن هویدا رفت،در اندیشه تأسیس‏ انجمن و کانونی برای نویسندگان بود و از همان‏ لحظه‏ای که بر سر امیر عباس هویدا فریاد کشید و مشت گروه کرده‏اش را بر میز او کوبید.(25) و گفت:شمشیر شما در برابر قلم‏ ما شکست خواهد خورد(26)،از فکرگردآوری نویسندگان و شاعران در مجمعی به نام کانون نویسندگان فارغ نبود.ولی‏ شاید در آن ایام،شرایط لازم برای اعلام این فکر و تلاش برای تشکیل این مجمع را موجود نمی‏دید.

آل احمد طرح تشکیل کانون نویسندگان را به این‏ دلیل به تأخیر انداخت که می‏دانست روشنفکران و قلم به دستان به خاطر ترس از رژیم و یا بعضا وابستگی به ارکان حکومت پهلوی حاضر به خطر کردن نیستند.هر چند که بسیاری از آنها به صورت‏ ظاهری،علیه خودکامگی شعار می‏دادند،اما وقتی پای عمل پیش می‏آمد،هر یک به بهانه‏ای از میدان می‏گریختند.

جلال آل احمد با هدف اینکه اهل قلم را وادار به‏ تحریم کنگره مورد نظر رژیم کند،به پاتوق‏ نویسندگان و شاعران(از جمله کافه فیروز و کافه‏ نادری)می‏رفت و با آنان به گفتگو می‏نشست و سعی می‏کرد آنها متقاعد کند تا در قالب یک‏ حرکت جمعی-صنفی،کنگره به اصطلاح ملی‏ نویسندگان را تحریم نمایند.در یکی از جلسات‏ که در یک تریا برگزار شد بحث با شدت بیشتری‏ دنبال شد و چون یک کافه تریای عمومی محل‏ مناسبی برای طرح جدی و به نتیجه رسیدن نبود، قرار شد این گفتگوها در جای دیگر دنبال شود. محمد علی سپانلو پیشقدم شد که جلسه هفته آینده‏ در خانه او تشکیل گردد.

در روز موعود،از مجموع شصت هفتاد نفری‏ که جلال آل احمد با آنها ملاقات کرده بود،حدود 20 نفر در خانهء سپانلو جمع شدند.برخی‏ معتقدند سپانلو برای این که حرکات به نام خودش‏ و دوستان نزدیکش تمام شود،در دعوت افراد، دست به گزینش زده و فقط عدهء کمی را به خانه‏اش‏ فرا خوانده بود.

در خانه سپانلو هم گفتگوها حول همان‏ محورهای قبلی بود.اما زمانی که می‏رفت تا بحث‏ها به سرانجام برسد،عباس پهلوان،سردبیر مجله فردوسی با یک پیشنهاد عجیب که با روحیهء جمع همخوانی نداشت،نظم را به هم ریخت.

پهلوان گفت:به جای برخورد خشن و موضع گیری در برابر کنگره و صدور بیانیهء تحریم،نامه‏ای به علیا حضرت شهبانو بنویسیم و ضمن تشریح دشواری‏های موجود،از او برای‏ رفع این مشکلات و دستیابی به اهداف مورد نظر، تقاضای مساعدت کنیم.

پیشنهاد پهلوان،تمام حاضران را تکان داد و چند لحظه‏ای سکوت بر جمع حکمفرما شد؛ جلال آل احمد سکوت را شکست و با همان لحن‏ آشنا و همیشگی‏اش،خطاب به عباس پهلوان‏ گفت:

مومن!ما اصلا از خود«فرح»شکایت‏ داریم،جنابعالی می‏فرمایید ما چگونه از خود به خودش شکایت کنیم؟

و پهلوان در جواب گفت:

هدف من از حضور در این جلسه و طرح‏ این پیشنهاد،خدمت به اهل قلم است و دلم‏ می‏خواهد این حرکت دسته جمعی‏ نویسندگان به سرانجام خوشی برسد.من‏ برای جنگ با دولت به اینجا نیامده‏ام و نه‏ تنها من که هیچکس با شهبانو جنگی‏ ندارد...

جلال که دیگر لحن صدایش نشان می‏داد خشمگین شده است،به پهلوان جواب داد:

شما اگر ایشان را قبول دارید،خوش به‏ سعادتتان!ما ایشان را قبول نداریم که به او شکایت کنیم و پناه ببریم و شما هم بیخودی‏ به این جمع تشریف آورده‏اید.

عباس پهلوان با شنیدن پاسخ تند و تیز جلال، صدایش را بلند کرد و جواب‏های بی‏ربطی داد و با حالت قهر جلسه را ترک کرد،و دیگر در هیچیک‏ از جلسات مربوط به کانون حضور نیافت.

حدود یکسال بعد،وقتی مقامات اداره کل‏ مطبوعات او را از سردبیری مجله فردوسی کنار گذاشته بودند،به یکی از جلسات سخنرانی کانون‏ آمد و در پایان مراسم از آل احمد و اعضای کانون‏ خواست تا در قالب یک حرکت دسته جمعی‏ صنفی برای بازگشت به کارش-سردبیری مجله‏ فردوسی-او را یاری کنند.جلال آن روز بر سبیل‏ طنز و شوخی به او گفت:چطور است در این‏ مورد نامه‏ای به شاه بنویسم؟

به هر حال در آن روز،پس از فروکش کردن‏ جنجال عباس پهلوان،مذاکرات ادامه پیدا کرد و قرار شد داریوش آشوری متن بیانیه مورد نظر را تهیه کند و برای بررسی و تصویب به جلسه بعدی‏ بیاورد.

ماحصل گفتگوی آن روز در اواخر زمستان‏ 1346 این شد که اولا باید کنگره نویسندگان را که‏ رژیم سرگرم تدارک آن بود تحریم کرد و ثانیا باید تبادل نظرها را برای متشکل کردن اقدام نویسندگان‏ بر ضد سانسور ادامه داد...(27)

جلسه بعدی در روز اول اسفند 1346 در خانه‏ داریوش آشوری تشکیل شد.

قرار بود در میهمانی خانه آشوری متن بیانیه‏ تحریم حک و اصلاح شود و به تصویب حاضران‏ برسد.اما چون عده‏ای از رودررویی با رژیم پروا داشتند،به بهانه‏های مختلف،در این جلسه‏ حضور نیافتند.مجموع مهمانان و افرادی که به‏ خانه آشوری آمده بودند،فقط هشت نفر می‏شدند.

در آن روز متنی که بر علیه کنگرهء نویسندگان تهیه‏ شده بود،در 9 برگ تکثیر شد و به هر یک از میهمانان یک کپی از این بیانیه داده شد و با احتساب میزبان،یعنی داریوش آشوری،این نه‏ نفر مأموریت یافتند تا به دوستان و آشنایان خود مراجعه کنند و امضاء و تأیید آنان را بگیرند.(28)

افراد حاضر در این جلسه عبارت بودند از جلال آل احمد،اسماعیل نوری علا،نادر ابراهیمی،هوشنگ وزیری،اسلام کاظمیه، بهرام بیضایی،فریدون معزی مقدم و محمد علی‏ سپانلو.

نتیجهء تلاش این گروه برای گردآوری امضا از میان شاعران و نویسندگان و کسانی که داعیهء مبارزه با رژیم را داشتند مأیوس کننده بود.یا جماعت اهل قلم ترسیده بودند که این بیانیه را امضاء کنند،یا حاملان آن وحشت کرده بودند آن‏ را به افرادی جز دوستان نزدیک خود نشان بدهند.

بیشترین تعداد امضا را محمد علی سپانلو جمع‏ کرده بود که متن را به امضای 9 نفر رسانده بود. پس از او داریوش آشوری توانسته بود متن را به‏ امضای 8 نفر برساند.هوشنگ وزیری تنها توانسته بود سه امضا جمع کند،که یکی از آنها متعلق به خانم دانشور-همسر جلال آل احمد- بود.

نتیجهء این تلاش 9 نفری را محمد علی سپانلو چنین بیان می‏کند:

«نسخه‏ها را تقسیم کردیم و از همان روز اول به جمع آوری امضاء پرداختیم و طی دو هفته به ترتیب زیر،هر کس پای نسخه خود امضا جمع کرد.(این نسخه‏ها را من‏ شماره گذاری کرده‏ام و نامهای داخل‏ پرانتز،متعلق به جمع آورندگان‏ امضاهاست.)

برگ شماره 1-(محمد علی سپانلو)- نصرت رحمانی،احمد رضا احمدی، بهمن محصص،نادر نادرپور،ید الله‏ رویانی،فریدون تنکابنی،احمد شاملو.

برگ شماره 2-(بهرام بیضایی)مهرداد صمدی،منصور اوجی،بهرام اردبیلی.

برگ شماره 3-(داریوش آشوری)- احمد اشرف،فریده فرجام،منوچهر صفا،اسماعیل خویی،م.آزاد،رضا داوری،غلامحسین ساعدی،جعفر کوش‏آبادی.

برگ شماره 4-(فریدون معزی مقدم)- پرویز صیاد،بیژن الهی.

برگ شماره 5-(جلال آل احمد)، علی اصغر حاج سید جوادی،شمس آل‏ احمد،هما ناطق،حمید مصدق،غزاله‏ علیزاده،رضا براهنی.

برگ شماره 6-(اسلام کاظمیه)محمد زهری،هوشنگ گلشیری،محمد کلباسی،محمد حقوقی،منوچهر شیبانی.

برگ شماره 7-(اسماعیل نوری علا) محمد رضا جودت،روئین پاکباز،موسوی‏ خامنه‏ای.

برگ شماره 8-(هوشنگ وزیری)علی‏ اصغر خبره‏زاده،عبد الله انوار،سیمین‏ دانشور.

برگ شماره 9-(نادر ابراهیمی)،\*در دوران حکومت رضاخان، از سوی نویسندگان حرکتهای‏ بسیار معدودی علیه استبداد و سانسور صورت گرفت.یکی از این نمونه‏های اندک شمار،تجمع‏ گروهی نویسنده در صحن‏ بهارستان بود که با یورش‏ مأموران نظمیه درهم ریخت. \*اولین حرکت جدی در زمینه‏ تشکل نویسندگان،در سال‏ 1325 شمسی به دعوت انجمن‏ روابط فرهنگی ایران و شوروی‏ شکل گرفت و بیش از یکصد نویسنده،شاعر و ادیب در نخستین نشست نویسندگان ایران‏ که با حضور قوام السلطنه و سفیر کبیر شوروی در تهران‏ تشکیل شد حضور یافتند.

\*هیئت دبیران موقت دوره دوم‏ کانون،با هدف شتاب بخشیدن‏ به فعالیتهای خود،شروع به‏ عضو گیری کرد.اما در این کار آنقدر بی‏مبالاتی شد که بسیاری از اعضای تازه حتی یک اثر مستقل‏ چاپ شده نداشتند.منوچهر آتشی،م الف به آذین،سیاوش‏ کسرایی،هوشنگ ابتهاج(سایه).»(29)

به این ترتیب از میان انبوه نویسندگان و شاعران‏ پر ادعا تنها 52 نفر حاضر به امضای آن شده‏ بودند،تازه چهار نفر از این گروه نقاش بودند و یک نفر نیز هنرپیشه تئاتر بود.

جلال آل احمد در اواسط اسفند 1346 عده‏ای از شاعران و نویسندگان بویژه نامداران این‏ عرصه را در خانه‏اش جمع کرد و قصد خود پیرامون تشکیل یک اتحادیه صنفی از شاعران و نویسندگان را به اطلاع آنان رسانید.

گروه میهمانان خانه جلال که اتفاقا تعدادشان از تمام جلسات قبلی بیشتر بود،به بحث و بررسی‏های معمول در این زمینه پرداختند و سرانجام با پیشنهاد جلال موافقت کردند،و از میان خود سه نفر را برای تدوین اساسنامه‏ برگزیدند.این سه نفر عبارت بودند از دکتر علی اصغر حاج سید جوادی،محمد علی سپانلو و نادر نادرپور.

این گروه اساسنامهء لازم را با شتاب تدوین کردند و در اواخر فروردین 1347 در خانه بهرام‏ بیضایی،آخرین اصلاحات آن را انجام دادند.

اما زمانی که به قصد تصویب آن برای رأی گیری‏ آماده می‏شدند،ناگهان به آذین به مخالفت با آن‏ برخاست و اعلام داشت که این بیانیه باید بر آزادی‏ قلم و بیان تأکیدی کامل و تمام عیار داشته باشد و ضمنا اساسنامه باید با یک مرامنامه همراه باشد.

با این اعلام نظر،جلسه متشنج شد و کار مجددا به بحث و جدل کشید.این بار هم‏ هوشیاری جلال به غائله خاتمه داد.زیرا او از به آذین خواست تا مرامنامه مورد نظر را خودش‏ بنویسد و برای تصویب به جلسه بعدی بیاورد.

گردهمایی بعدی در روز اول اردیبهشت سال‏ 1347 و در خانه جلال آل احمد تشکیل شد.در این جلسه به آذین متنی را که به عنوان مرامنامه تهیه‏ کرده بود،قرائت کرد.این متن پس از حک و اصلاحاتی از جانب حاضران،و تحت عنوان‏ «یک ضرورت»به تصویب رسید و 49 نفر امضاء کنندگان بیانیه اول اسفند 1346،به عنوان‏ «هیئت مؤسس»شناخته شدند.در همین روز کمیسیونی خاص مأمور شد تا مقدمات انتخابات‏ نخستین هیئت دبیران کانون را آماده کند.

انتخابات کانون در جلسه‏ای که دو هفته بعد،در خانه جعفر کوش آبادی برگزار شد،انجام گردید.

نام جلال آل احمد و به آذین در صدر اسامی‏ کاندیداها قرار داشت.اما آل احمد با اعلام این‏ نکته که با اکثریت اعضای این کانون،از لحاظ عقیدتی اختلاف دارد،نامزدی خود را نپذیرفت و به طور تلویحی از به آذین خواست تا او هم خود را از دایره کاندیداها بیرون بکشد،و اجازه دهد تا جوان‏ترها(که سابقه درگیری‏های مرامی ندارند) میدان‏دار اداره کانون بشوند،اما به آذین نپذیرفت‏ و کاندیداتوری خود را پس نگرفت. به هر صورت انتخابات انجام شد و اعضای‏ نخستین هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران به‏ این شرح انتخاب شدند:

سیمین دانشور،محمود اعتمادزاده(به آذین)، نادر نادرپور،سیاوش کسرایی،داریوش آشوری، به عنوان اعضای اصلی و غلامحسین ساعدی و بهرام بیضایی،به عنوان بازرس و فریدون تنکابنی‏ به عنوان صندوقدار،اسماعیل نوری علا به عنوان‏ منشی.

خانم سیمین دانشور به عنوان رئیس هیئت دبیران‏ برگزیده شد و نادر نادرپور به سمت سخنگوی‏ کانون تعیین گردید.(30)

هیئت دبیران دو وظیفهء اصلی در پیش رو داشت.یکی ثبت رسمی کانون و دیگری‏ برگزاری جلسات سخنرانی و شعر خوانی به‏ منظور اعلام موجودیت تشکیلات و شناساندن آن‏ به عموم.

برای انجام تشریفات ثبت کانون،هیئت دبیران‏ باید ورقه عدم سوء پیشینه ارائه می‏کردند و چون‏ به آذین ارایه چنین ورقه‏ای را دون شأن خود می‏دانست،ثبت قانون را با مشکل مواجه کرد.

محمد علی سپانلو«کارشکنی»به آذین را چنین‏ معرفی می‏کند:

برای دادن تقاضا به ثبت شرکت‏ها،لازم‏ بود که مشخصات کامل هیئت دبیران و اسناد لازمی چون گواهی عدم سوء پیشینه، در پرونده‏ای به اداره مربوطه تسلیم گردد، ولی به آذین از تهیهء گواهی عدم سوء پیشینه‏ خودداری می‏کرد و آن را تقریبا دون شأن‏ خود می‏دانست و یا خوش نداشت که‏ کانون به ثبت برسد و یک نهاد قانونی‏ گردد.(31)

در بخش دیگر،یعنی فعالیتهای تبلیغاتی، تلاش کانون نویسندگان با موفقیت همراه بود و شواهد موجود حکایت از آن داشت که رژیم با نوعی تحمل و مماشات با فعالیت‏های فرهنگی‏ کانون برخورد می‏کند.

«پنجشنبه سی‏ام آبان ماه 1347 روز تشکیل‏ اولین جلسه کانون نویسندگان ایران بود،محل‏ جلسه تالار قندریز انتخاب شده بود،که محل‏ برگزاری نمایشگاههای نقاشی است...سخنران‏ روز پنج شنبه که اولین سخنران این جلسات‏ محسوب می‏شد،آقای محمود اعتمادزاده(به‏ آذین)بود که درباره«نویسنده و آزادی»سخن‏ می‏گفت...در آن روز حدود 150 نفر در تالار قندریز گردهم آمده بودند...»(32)

ساعت 30/5 بعد از ظهر اسماعیل نوری علا- منشی کانون-رسمیت جلسه را اعلام داشت و به‏ آذین را برای ایراد سخنرانی به پشت تریبون دعوت‏ کرد.رئوس مطالب سخنرانی به آذین به این شرح‏ بود:

آزادی عبارت از نظمی است که‏ شناخته‏ایم و پذیرفته‏ایم.برای آزاد بودن، هر دو اصل شناختن و پذیرفتن لازم است. اگر تنها بشناسیم،در پایگاه یک ناظر بی‏طرف،در حد یک آزمایشگر می‏مانیم و در جریان زندهء نظم مشارکت نداریم و با آن‏ زندگی نمی‏کنیم.در این صورت فارغ و برکناریم،نه آزاد،و اگر تنها بپذیریم، این دیگر تسلیم گوسفندوار است.جبر و اکراه و زور است،مثله کردن شخصیت‏ آدمی است و آزادی نیست...(33)

او در پایان اضافه کرد:

حاضران بیش از یکساعت،نظرات خود را پیرامون سخنان به آذین مطرح کردند.(34)

در این جلسه همچنین سیروس مشفقی،محمد حقوقی،احمد اللهیاری،م آزرم،محمد رضا فشاهی و جعفر کوش آبادی شعر خوانی کردند.(35)

قبل از برگزاری جلسه،اکثریت اعضای کانون‏ پیش‏بینی می‏کردند که رژیم تحمل همبستگی‏ نویسندگان و شاعران را ندارد،و حتما و به انواع‏ حیله‏ها با آن برخورد خواهد کرد و از برگزاری آن‏ جلوگیری خواهد نمود؛اما هیچ اتفاقی روی‏ نداد.حتی یک مأمور پلیس که معمولا به تمام‏ مجامع و اجتماعات محلی،حتی مجالس‏ عروسی سرکشی می‏کردند،به محل اجتماع‏ اعضای کانون نزدیک نشد.

بعد از این تاریخ،کانون تمام جلسات مجمع‏ عمومی و دیدار و سخنرانی‏های خود را در تالار قندریز برگزار می‏کرد.طی یکسال چندین‏ سخنرانی در این تالار برگزار شد.

از دلایل مهمی که می‏توان درباره مماشات رژیم‏ و تحمل کانون به عنوان یک محفل زینتی اقامه‏ کرد،کمک‏های مختلف مقامات دولتی و دانشگاهی است.در نخستین جلسه سخنرانی‏ کانون اعلام شد که مجلس شورای ملی از هیئت‏ دبیران کانون دعوت کرده است تا نمایندگان خود را برای شرکت در جلسات بررسی لایحه حقوق‏ مؤلفین و منصفین،به کمیسیونهای مجلس‏ بفرستند.این پیام توسط سناتور هاجر تربیت به‏ اسماعیل نوری علا،منشی هیئت دبیران ابلاغ‏ شده بود و دکتر میرفندرسکی،رئیس وقت‏ دانشکده هنرهای زیبا نیز اجازه داده بود تا کانون‏ نویسندگان ایران،مراسم بزرگداشت نیما یوشیج‏ را در تالار اجتماعات این دانشکده برگزار کند.(36)

بعید است ارسال پیام دعوت به جلسات‏ کمیسیون‏های مجلس و واگذاری تالار یک‏ اجتماعات در دانشگاه تهران ابتکار شخص یک‏ سناتور،یا اجازه ساده یک رئیس دانشکده باشد، احتمال می‏رود این اقدامات با موافقت مقامات‏ بالاتر دولتی صورت گرفته باشد.

در اسفند 1347 اولین دوره فعالیت هیئت‏ دبیران کانون پایان گرفت و مجمع عمومی کانون‏ در روز جمعه بیست و سوم اسفند ماه در تالار قندریز برگزار شد.دکتر مصطفی رحیمی به عنوان‏ رئیس جلسه انتخاب و هیئت دبیران مشغول ارائه‏گزارش عملکرد خود شد.اما این گزارش هنوز پایان نیافته بود که جلسه به شدت متشنج گردید. عامل تشنج،مقدمهء گزارش هیئت دبیران بود،و برای اولین بار صف‏بندی‏های سیاسی داخل‏ کانون،رودرروی هم ایستادند.حتی جلال آل‏ احمد که همواره به صورت غیر علنی با به آذین‏ برخورد می‏کرد،به خشم آمد و بر سر او فریاد کشید.در مقدمهء گزارش آمده بود که نویسندگان و شاعران ایرانی،از روش‏های سمبولیستی دست‏ بردارند و به جای برخورد اشاره آمیز با مسائل‏ صریحا اعلام موضع کنند.

در جریان بگومگوها و جدل و اعتراضات معلوم‏ شد که این مقدمه،محصول اقدام به آذین است و با اینکه هیئت دبیران با آن موافقت نداشته،وی آن‏ را در گزارش موصوف گنجانده است.

آشفتگی شدیدی بر مجمع عمومی حاکم شد و این وضع تا آنجا پیش رفت که دکتر مصطفی‏ رحیمی نتوانست نظم جلسه را برقرار کند.و به‏ ناچار ریاست جلسه به نادر نادرپور سپرده شد.

نتیجهء انتخابات آن روز در ماهنامه آرش چاپ‏ شد:

روز جمعه بیست و سوم اسفند ماه‏ جاری،جلسهء مجمع عمومی کانون‏ نویسندگان ایران،طبق دعوت قبلی با حضور نزدیک به پنجاه نفر از اعضای کانون‏ تشکیل شد.ابتدا منشی کانون،دورهء کار هیئت دبیران را تمام شده اعلام کرد. بلافاصله مجمع برای اداره جلسه آقای دکتر مصطفی رحیمی را انتخاب کرد و آقای به‏ آذین گزارش فعالیت هیئت دبیران را قرائت‏ کرد و گزارش مورد بحث قرار گرفت.

بالاخره پس از هفت ساعت بحث و شور که از ساعت سه بعد از ظهر تا ده شب طول‏ کشید،پنج نفر اعضای هیئت دبیران و دو نفر علی البدل و یک نفر بازرس به این ترتیب‏ انتخاب شدند.

نادر نادرپور،سیاوش کسرایی،محمود اعتمادزاده،هوشنگ وزیری،اسماعیل‏ نوری علا،محمد علی سپانلو،رضا براهنی،اسلام کاظمیه،ید الله رؤیایی.

خانم دکتر سیمین دانشور و آقایان جلال‏ آل احمد و دکتر رحیمی و چند تن دیگر، انصراف خود را از نامزدی عضویت در هیئت دبیران قبلا اعلام کرده بودند.(37)

درگیری‏های بعضا تند به هنگام بحث پیرامون‏ گزارش هیئت دبیران در جلسه بیست و سوم‏ اسفند،وجود صف‏بندی‏های سیاسی گوناگون در کانون نویسندگان را اثبات کرد.یک گروه یاران و همفکران زنده یاد جلال آل احمد و گروه دیگر اعضا و هواداران حزب توده بودند که به آذین آنها را هدایت می‏کرد.چند نفر هم-عمدتا از جوانان-به هیچیک از دو گروه فوق،اعتقاد و گرایشی نداشتند و هر دو را سازشکار می‏دانستند. رهبری این گروه را فیروز شیروانلو بر عهده‏ داشت.این عده همیشه افراطی‏ترین مواضع را اتخاذ می‏کردند و سردستهء آن فیروز شیروانلو حاضر نبود از نبرد مسلحانه ذره‏ای کوتاه بیاید. جالب است که شیروانلو با این اعتقادات افراطی‏ که از او یک کمونیست افراطی می‏ساخت،از دوستان نزدیک فرح پهلوی به حساب می‏آمد و قائم مقام کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بود.

موضع‏گیری سیاسی و اجتماعی،مهم‏ترین‏ وظیفه‏ای بود که از ابتدای تأسیس در پیش روی‏ کانون قرار داشت و اصولا وجه تمایز کانون‏ نویسندگان با تشکیلاتی که با هدایت رژیم و زیر نظر زین العابدین رهنما،و از رهگذر کمکهای‏ مالی منوچهر اقبال و شرکت نفت،به نام«انجمن‏ قلم ایران»فعالیت می‏کرد،در همین گونه اتخاذ مواضع بود.

صدور بیانیه علیه سانسور،از جمله مواردی بود که از نخستین روز پیدایی کانون نویسندگان، مطرح شد و تهیه و تنظیم متن آن،از اولین‏ جلسات در دستور کار هیئت دبیران مجمع عمومی‏ قرار گرفت و ساعتها از وقت هر جلسه و دیدار اعضای کانون به بحث در اطراف آن گذشت.

آنچه از روح مذاکرات انجام شده در این‏ خصوص برمی‏آمد،حکایت از این داشت که‏ طرفداران به آذین و هواداران حزب توده،با صدور چنین بیانیه‏ای موافقت نداشتند و از سویی‏ نمی‏خواستند با صراحت این عدم توافق را مطرح‏ سازند.گروه مقابل نیز فاقد صداقت و پایمردی‏ لازم در این زمینه بودند و می‏کوشیدند تا به طریقی‏ موضع را به بحث‏ها فرعی پیوند بزنند و با بحث بر سر جزئیات،و حتی نوع کلمات این بیانیه، صدور آن را مرتبا به تأخیر بیندازند.

جلال آل احمد که این موضوع را درک کرده بود و هر دو گروه و اهداف و اغراضشان را بخوبی‏ می‏شناخت،به جستجوی راه‏کارهایی برای‏ دستیابی به این هدف،و وادار کردن کانون‏ نویسندگان به صدور بیانیه‏ای علیه سانسور و اختناق برآمد و سرانجام با بهانه قرار دادن سفر خوزه‏ئو دوکاسترو و آرتورمیلر شرایط لازم برای‏ اجرای این امر را آماده ساخت.

خوزه‏ئو دو کاسترو نویسنده‏ای بود که شهرتی‏ جهانگیر داشت و تمام تلاش خود را در جهت‏ رساندن فریاد گرسنگان زمین به کار گرفته بود.او که کتابهایی چون انسان‏ها و خرچنگ‏ها و جغرافیای گرسنگی را نوشته بود،در آن زمان به‏ ریاست«سازمان خواربار و کشاورزی جهانی‏ سازمان ملل متحد(فائو)رسیده بود و در همان‏ حوزه دلخواهش،یعنی مبارزه با گرسنگی فعالیت‏ می‏کرد.آرتورمیلر نویسنده آثاری چون مرگ‏ دستفروش نیز در آن هنگام ریاست انجمن جهانی‏ قلم را بر عهده داشت.خوزه‏ئو دو کاسترو را وزارت کشاورزی دعوت کرده بود و آرتورمیلر به‏

\*در اولین انتخابات کانون‏ نویسندگان،نام آل احمد و به آذین‏ در صدر کاندیداها قرار داشت. جلال با اعلام این نکته که از لحاظ عقیدتی با اکثر اعضاء اختلاف دارد نامزدی خود را رد کرد و تلویحا از به‏آذین هم چنین‏ درخواستی کرد ولی او نپذیرفت.

این خاطر به ایران می‏آمد تا انجمن فرمایشی قلم‏ ایران را افتتاح نماید.

رژیم،تبلیغات وسیعی دربارهء ورود این دو نویسنده به راه انداخته بود و سعی داشت تا با بهره‏گیری از نام و آوازه این نویسندگان،خود را حکومتی علاقه‏مند به فرهنگ نشان دهد.مرحوم‏ آل احمد این خبر را در اولین جلسه‏ای که برای‏ سخنرانی به‏آذین در تالار قندریز ترتیب یافته بود، به اطلاع اعضای کانون رسانید و از آنان خواست‏ تا با اغتنام از این فرصت،و زیر پوشش یک نامه، اوضاع و احوال ایران،بویژه وضعیت سانسور و عدم آزادی بیان به اطلاع«کاسترو»و«میلر» رسانده شود،و از آنان درخواست گردد تا سفر خود را به ایران لغو نمایند و در بیانیه‏ای یادآور شوند که این سفر را به خاطر اعتراض به وجود سانسور و عدم آزادی بیان در ایران،لغو کرده‏اند.

پیشنهاد آل احمد-طبق معمول-به بحث‏ گذاشته شد و این بحث و بررسی،مدتها به طول‏انجامید و آنقدر ادامه پیدا کرد که«خوزه‏ئو دو کاسترو»به ایران آمد و در تأیید اقدامات‏ بشر دوستانه شاه در راه امحای گرسنگی و کمک‏های او به فرهنگ جهانی،سخنرانی‏های‏ متعددی ایراد کرد و چندین کنفرانس مطبوعاتی‏ هم درباره پیشرفت‏های اعجاب‏انگیز ایران در پرتو انقلاب سفید!انجام داد و از ایران رفت و رژیم با بهره‏گیری از رسانه‏های مختلف،از آن‏ بهره‏برداری دلخواه کرد.

این مورد،نشان‏دهندهء میزان شجاعت احساس‏ تعهد و مسؤولیت اعضای کانون نویسندگان ایران‏ بود.واقعیت این است که همگی اعضای کانون از صدور چنین بیانیه‏ای پروا داشتند و هر چند ظاهرا و در مجامع عمومی از انتشار اینگونه بیانیه‏ها هواداری می‏کردند،اما در باطن و از صمیم قلب، راضی به این کار نبودند.

مرگ جلال و اضمحلال کانون

بی‏اغرق مرگ جلال آلاحمد،کاری‏ترین ضربه‏ را بر پیکرهء نحیف کانون نویسندگان ایران وارد ساخت و به معنای واقعی آن را مضمحل کرد و فروپاشی دوره اول آن را سرعت بخشید.زیرا این‏ کانون با تلاش و پایمردی جلال پا گرفته و با پشتکاری و همت او بر سر پا مانده بود.

اعضای کانون-چه به دلیل پیوستگی و تعلق‏ خاطرشان به یک افق فکری و ایدئولوژیک و یا به‏ خاطر مسائل شخصی در تضاد و تقابل با یکدیگر قرار داشتند.گروهی سکتاریست و فرقه‏گرا، عده‏ای بی‏ارتباط با مردم و محصور در برج عاج‏ روشنفکری،گروهی یاور پنهان و آشکار رژیم،و همگی شهرت‏طلب و جویای نام بودند.

سپانلو با براهنی درگیر بود،و رویایی با حقوقی.محمد نوعی از شنیدن نام طاهره‏ صفارزاده عصبی می‏شد و اینگونه بود که پس از مرگ جلال نتوانستند زیر چتر تشکیلاتی به نام‏ کانون نویسندگان بمانند متفرق شدند.

مرگ جلال در 17 شهریور ماه 1348 اتفاق‏ افتاد.روزنامه‏های عصر و پر تیراژ شهر یک متن‏ واحد و دیکته شده وزارت اطلاعات و جهانگردی‏ را منتشر کردند و نوشتند که جلال در ویلای‏ شخصی خود در«اسالم»سکته کرده است.(38)

تأکید رژیم بر عبارت«ویلای شخصی»در اسالم با این هدف در متن اعلامیه مرگ جلال‏ جای داده شده بود،تا او را نویسنده‏ای مرفه که در ارتباط با مردم و مخاطبین آثارش فریبکاری‏ می‏کرده است،قلمداد نمایند.

خبر به سرعت و پیش از آنکه در روزنامه‏ها منتشر شود،در محافل پخش شد،و در تکمیل آن،خبر آوردند که جنازه او همان شب به تهران می‏رسد. اعضای کانون نویسندگان تصمیم گرفتند که به‏ پیشواز جنازه جلال به کرج بروند و به نام کانون‏ نویسندگان نسبت به او ادای احترام کنند.

خبر این تصمیم-که بدون تصویب هیئت‏ دبیران کانون-اتخاذ شده بود،توسط چند تن از خبرنگاران در اختیار خبرگزاری‏های خارجی‏ گذاشته شد و از اوایل غروب عده‏ای از اعضای‏ کانون نویسندگان و تنی چند از خبرنگاران‏ مطبوعات خود را به کرج رساندند و در مدخل‏ شهر نزدیک پل یکدیگر را پیدا کردند و در کنار هم‏ به انتظار رسیدن جنازه جلال اجتماع کردند.

اما با وجود اینکه تمامی اعضای کانون‏ نویسندگان و کلیه خبرنگاران جراید از مرگ جلال‏ مطلع شده بودند،و خبر گردهمایی در کرج نیز به‏ وسیله تلفن و پیک به اطلاع آنان رسیده بود،جمع‏ افرادی که خود را برای استقبال از جنازه جلال به‏ کرج رسانده بودند ناچیز می‏نمود.

از اعضای کانون علی اصغر خبره‏زاده،رضا براهنی،محمد علی سپانلو،اسماعیل نوری علا، سید عبد الله انوار،سیاوش کسرایی،احمد اللهیاری،ایرج جنتی عطایی،خسرو گلسرخی، هما ناطق،طاهره صفارزاده و محمد رضا فشاهی‏ در این جمع دیده می‏شدند و از روزنامه‏نگاران‏ پرویز نقیبی،ستار لقائی و عباس پهلوان آمده‏ بودند.

جنازه جلال را به مسجد(که پدرش در زمان‏ حیات،در آن نماز می‏خواند)منتقل کردند و بلافاصله در شبستان مسجد و اعضای کانون- همان چند نفری که آمده بودند-جلسه‏ای برگزار نموده و تصمیم گرفتند تا ضمن اعلامیه‏ای خبر مرگ جلال و ساعت تشییع جنازه را به اطلاع‏ مردم برسانند و برای خنثی کردن شیطنت رژیم‏ پیرامون طرح خبر«مرگ در ویلای شخصی»قرار شد در این اعلامیه بر روی عبارت«خانه کوچک و محقر»تکیه و تأکید شود.

اعلامیه را رضا براهنی نوشت و خسرو گلسرخی و احمد اللهیاری و ایرج جنتی عطایی و ستار لقائی،مأمور چاپ و توزیع سریع آن شدند.

نکته جالب و تأسف انگیز در این ماجرا این بود که در بین حاضران در مسجد پاچنار،حداقل سه‏ تن از سردبیران جراید تهران حضور داشتند و همگی این قدرت را داشتند که اعلامیه چهار خطی‏ مرگ جلال را در چاپخانه‏های خود چاپ کنند. اما هیچکدام حاضر به این کار نشدند و گروهی که‏ مأمور چاپ شده بود،مجبور شدند صبح فردا با پرداخت مبلغی گزاف اعلامیه را در یکی از چاپخانه‏های کوچک زیر پله نوروزخان واقع در بازار تهران،چاپ و در حوالی دانشگاه تهران‏ تکثیر نمودند.

آخرین جلسه دوره اول کانون

آخرین جلسهء کانون در یک جمعه سرد زمستانی‏ در مدرسه‏ای به نام«به‏آذین»در تهران پارس برگزار شد.دستور جلسه،بررسی و تصویب بیانیه‏ای‏ علیه سانسور و اختناق بود.همان بیانیه‏ای که از ابتدای تأسیس کانون و از اولین مجمع عمومی در دستور کار قرار داشت و پس از مدتها بحث و بررسی،هنوز به سامان دلخواه نرسیده بود.

تعداد شرکت کنندگان در این جلسه شاید به 35نفر هم نرسید.هوشنگ ابتهاج و فیرووز شیروانلو با اتومبیل‏های بنز گران قیمت خود به محل تالار اجتماعات مدرسه آمدند.

روز بسیار سردی بود جلسه هم خیلی سرد آغاز شد و بحث‏ها اغلب حاشیه‏ای بود.ابتدا ریاست‏ جلسه را نادرپور بر عهده گرفت،اما پس از ساعتی،اعلام خستگی کرد و جای خود را به‏ منوچهر هزارخانی سپرد.عده‏ای از حاضران‏ می‏کوشیدند تا به هر ترتیب در همان روز کار اعلامیه ضد سانسور کانون را یکسره کنند و آن را از تصویب مجمع عمومی بگذرانند.اما تعداد افراد شرکت کننده در این جلسه به اندازه‏ای نبود که‏ جلسه حائز اکثریت شود و بتواند در این مورد تصمیم گیری نماید.

ناگهان یکی از حاضران راه حلی برای آن یافت. اسماعیل نوری علا اعلام داشت،برابر اساسنامه‏ کانون هر کس که سه ماه متوالی حق عضویت خود را پرداخت نکرده باشد،خود به خود مستعفی‏ شناخته می‏شود و اضافه کرد کلیه اعضای کانون‏ حداقل از یکسال پیش تاکنون حق عضویت‏ نداده‏اند و قرار بر این شد که کلیه حاضران در این‏ جلسه بدهی خود بابت حق عضویت را فورا پرداخت کنند.

در صورتی که این برنامه عملی می‏شد و حاضران حق عضویت خود را می‏پرداختند،کلیه‏ غائبان در جلسه آن روز،مستغفی شناخته‏ می‏شدند و حاضران در مدرسه به آذین به عنوان‏ تمام اعضای مجمع عمومی می‏توانستند،هر نوع‏ تصمیمی بگیرند.

این نظر با موافقت حاضران مواجه شد و کلیه‏ حاضران دست به جیب بردند و نوری علا مشغول‏ جمع‏آوری وجوه ثبت نام افراد شد.ولی‏ هوشنگ ابتهاج(هـ الف سایه)سخنی گفت که اکثر حاضران را مبهوت و خشمگین کرد.وی اظهار داشت:من به موجب یک برگ چک،حق‏ عضویت معوقه همه اعضای کانون را پرداخت‏ می‏کنم!رضا براهنی که از این رفتار ابتهاج به‏ شدت عصبانی شده بود.بی‏محابا بر سر او فریاد کشید.

نکته جالب در این جلسه اختلاف ابتهاج با به‏آذین بود.تا قبل از این روز،چشم تمام‏ توده‏ای‏های کانون به دست به‏آذین بود و هر دستوری که صادر می‏کرد،بدون چون و چرا از جانب آنان اجرا می‏شد.اما این بار کار برعکس‏ شد و به‏آذین خطاب به ابتهاج گفت:آقا!ما آمده‏ایم اینجا تا علیه سیاست‏های فرهنگی رژیم‏ اعتراض کنیم و بیانیه‏ای علیه سانسور تصویب‏ کرده و انتشار دهیم.هوشنگ ابتهاج در پاسخ‏ گفت:

من با این هدف به اینجا نیامده‏ام و اگر بخواهید به دنبال این حرفها و صدور اعلامیه ضد سانسور و محکوم کردن رژیم‏ باشید،من این محل را ترک خواهم کرد.

به‏آذین گفت:

هر کس مخالف است برود

ابتهاج فورا استعفای خود را نوشت و جلسه را ترک کرد.گویا اختلاف آنان از کمیته مرکز حزب‏ ناشی می‏شد و اعضای جدید کمیته مرکزی‏ دستوری پیرامون پیروی از دستورات به‏آذین نداده‏ بودند،و شاید دستور داشتند که علیه او موضع گیری شود.

با رفتن ابتهاج و چند تن دیگر از اعضای‏ توده‏ای،نظم جلسه به هم خورد،زیرا با این تعداد قلیل اعضا،مجمع صلاحیت بررسی و تصویب‏ هیچ کاری را نداشت و این جلسه هم بی‏حاصل به‏ پایان رسید،و با اتمام این جلسه،فصل اول‏ فعالیت کانون نیز به پایان آمد.

دوره دوم فعالیت کانون

کانون تنها یک بار در دوره دوم هیئت دبیران‏ فعالیت موفقیت‏آمیز داشت و آن مربوط به صدور بیانیه علیه دستگیری فریدون تنکابنی بود.

فریدون تنکابنی در اوایل سال 1349 به خاطر انتشار کتاب«یادداشتهای شهر شلوغ»بازداشت‏ شد.بدیهی است کانون که خود را مدافع حقوق‏ نویسندگان می‏دانست،باید در این زمینه کاری‏ انجام می‏داد.به همین سبب هیئت دبیران دست به‏ کار شد و با تنظیم بیانیه‏ای که به بازداشت تنکابنی‏ اعتراض می‏کرد،به جمع آوری امضا پرداخت.

متن این بیانیه به این شرح بود:

«فریدون تنکابنی»نویسنده معاصر ایران و دبیر ادبیات که تاکنون کتابهای«مروری در قفس»،«پیاده شطرنج»،«ستاره‏های‏ شبهای تیره»و«یادداشتهای شهر شلوغ»از او منتشر شده،مدتی است که بر اثر انتشار کتاب آخرش در بازداشت بسر می‏برد. بازداشت این نویسنده،نقض اصول آزادی‏ و حقوق مسلم اهل قلم است...

این بازداشت ناروا،مایهء سرافکندگی‏ ملتی است که همیشه شاعران و نویسندگان‏ خود را در سایهء حمایت و حرمت و قدردانی،تفاهم خویش گرفته است...ما امضاء کنندگان زیر به این بازداشت‏ معترضیم و آزادی فریدون تنکابنی را در اسرع وقت خواستاریم.

این اعلامیه را 60 نفر از اعضای کانون‏ نویسندگان امضا کردند.

رژیم تنها در همین یک مورد،اندکی خشونت‏ نشان داد و به‏آذین و سپانلو و ناصر رحمانی‏نژاد را دستگیر کرد و پس از مدت کوتاهی رها ساخت.

\*\*\*

با درگذشت«جلال»جمع نویسندگان و شاعران عضو کانون متشتت گردید.عده‏ای که‏ توسط فیروز شیروانلو-که در آن ایام قائم مقام‏ «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان»بود- جذب شده بودند و گروهی دیگر در تلویزیون‏ با فریدون رهنما همکاری می‏کردند به فعالیت‏های پژوهشی و ساختن فیلم‏های مستند،دل خوش‏ می‏داشتند از سوی دیگر با آغاز حرکت مسلحانه‏ در سیاهکل،ساواک چهره‏ای تهاجمی‏تر به خود گرفت و با دستگیری افرادی چون فریدون تنکابنی‏ و چندی بعد از آن با بازداشت ناصر رحمانی‏نژاد- بازیگر تئاتر و محمد علی سپانلو-نویسنده و شاعر و یکی دو نفر دیگر عملا شرایطی را پدید آورد که‏ عافیت‏جویان،عطای کانون را به لقایش بخشیدند و با توسل به بهانه‏های گوناگون از حضور در جلسات و دیدارهای هفتگی،طفره رفتند.

از جانب دیگر بروز اختلاف در میان نویسندگان‏ و شاعران،موجب عدم انسجام و از بین رفتن‏ روحیهء اتحاد و یکدلی آنان شد و به تشدید اختلاف‏ «توده‏ای»ها و«نیروی سومی»ها انجامید.البته‏ تقابل و تعارض این دو گروه از روزی که اولین‏ خشت کانون نهاده شد،وجود داشت و از همان‏ ابتدای کار اعضای کانون به دو گروه«طرفداران‏ آل احمد»و«هواداران به‏آذین»تقسیم شدند و این‏ اختلاف آنقدر شدید بود که«به‏آذین»با صراحت‏ می‏گفت:

من در جایی که آل احمد حضور داشته‏ باشد،نمی‏توانم نفس بکشم.

با مرگ آل احمد،حزب توده و گروه هوادار به‏آذین خیال داشتند کانون را به طور کامل و تمام‏ برای خود مصادره نمایند.

سپانلو به یک عامل دیگر نیز اشاره می‏کند و آن‏ را در سرعت بخشیدن به جریان از هم پاشیدن‏ کانون،موثر می‏داند.

مصوبه هیئت دبیران کانون در 6 خرداد 1348 مبنی بر رد پیشنهاد عده‏ای از اعضا، دائر بر«انجام مذاکرات خصوصی و استفاده از کانال‏های غیر رسمی برای قانونی‏ کردن کانون باعث خط کشی بین کانون و حکومت گردید.(39)

وجود روحیهء عافیت‏طلبی و ترس از رویارویی با حکومت پهلوی نیز از عوامل اصلی افول کانون‏ به شمار می‏آیند.حتی شعارهای به ظاهر تند تیز نمی‏توانست چهرهء اصلی بعضی را پنهان نماید.

محمود اعتمادزاده(به‏آذین)می‏نویسد:

آخرین اجتماع کانون در دبیرستانی دور افتاده در تهران پارس،دم بریده ماند.رئیس‏ جلسه-اسلام کاظمیه در گرماگرم بحث و گفتگو اعلام تنفس کرد و خود به بهانه‏ای‏ بیرون رفت و دیگر برنگشت.حاضران، پس از ساعتی سرگردانی،پراکنده شدند، و ما دیگر هیچگاه جلسهء همگانی‏ نداشتیم.(40)

محمد علی سپانلو نیز در یادداشت‏های خود پیرامون کانون نویسندگان به تعریض و کنایه به‏ اینگونه افراد اشاره می‏کند،ولی از عنوان کردن‏ نامشان خودداری می‏نماید.او می‏نویسد:

خیلی‏ها در عمل حاضر به همکاری‏ نبودند.همانها که با رودربایستی امضاءکرده بودند و در مواقع خطر غیب‏شان می‏زد و هر وقت احتمال خطری نبود و هوا صاف‏ می‏شد،آنها هم پدیدار می‏شدند و شعارهای آزادی بیان می‏دادند...(41)

به هر حال از اواسط سال 1349،عملا فعالیت‏ کانون نویسندگان تعطیل شد و اعضای آن با اینکه‏ از عنوان«عضو کانون نویسندگان ایران»سود می‏بردند و در اخبار مطبوعاتی و مصاحبه‏ها و ملاقات‏های مختلف با این«فرد»یا«گروه»،این‏ عضویت را به عنوان یک امتیاز سند افتخار و علامت مبارز بودن و عدم سازش با رژیم پهلوی‏ مطرح می‏کردند،هیچگاه زیر نام«کانون‏ نویسندگان ایران»و در جهت اهداف و برنامه‏های‏ آن،جمع نشدند.آنها در مجالس و میهمانی‏ها یکدیگر را می‏دیدند و گهگاه صحبت‏هایی هم‏ درباره«کانون»و چگونگی فعال کردن آن انجام‏ می‏دادند،اما این حرفها فقط وسیله‏ای برای تفنن‏ و سرگرمی بود و به محض اینکه میهمانی تمام‏ می‏شد و یا نویسندگان از هم جدا می‏شدند،این‏ حرفها و قول و قرارها هم به دست فراموشی‏ سپرده می‏شد.

نرمش رژیم برای ثبت کانون

بعد از تأسیس کانون نویسندگان ایران،اقدام‏ جدی برای به ثبت رساندن کانون و تهیه محلی‏ برای تجمع اعضا در دستور کار هیئت دبیران قرار گرفت.در مورد به ثبت رساندن کانون،اقداماتی‏ در همان آغاز کار در سال 1347 انجام شد و اسماعیل نوری علاء به عنوان منشی کانون،مامور پی‏گیری آن گردید.او چند بار با مأمورین اداره‏ اطلاعات شهربانی و دیگر مقامات مسؤل ملاقات‏ کرد،اما این اقدامات به جایی نرسید و تقاضای‏ ثبت کانون نویسندگان ایران در اداره اطلاعات‏ شهربانی با مخالفت روبرو شد و این مخالفت، بدون ذکر دلیل،شفافا به نماینده کانون اعلام‏ گردید.(42)

در طول سالهای 1347 تا 1349 این وضعیت‏ ادامه داشت و نوری علاء چندین بار درخواست به‏ ثبت رساندن کانون را به مسئولین رژیم پهلوی‏ ارائه داد ولی مقامات مسؤل،به تقاضاهای مکرر کانون توجهی نکردند.

در اوایل سال 1350 رژیم اندکی نرمش نشان‏ داد،و ساواک از طریق فیروز شیروانلو،پیامی‏ برای کانون فرستاد و خواستار ملاقات با نمایندگان کانون و مذاکره پیرامون به ثبت رساندن‏ آن شد.به دنبال این پیام،اسماعیل نوری علاء، هوشنگ وزیری،نادر ابراهیمی و داریوش آشوری‏ با سپهبد ناصر مقدم-رئیس وقت اداره امنیت‏ داخلی-در ساواک ملاقات کردند.

سپهبد مقدم در این جلسه خطاب به نمایندگان‏ کانون گفت ساواک با فعالیت کانون مخالفتی‏ ندارد و این اداره اطلاعات شهربانی است که مانع‏ کار آنها می‏شود.و از ملاقات کنندگان خواست تا پرونده را به او بدهند تا شخصا در این زمینه اقدام‏نماید.

نرمش ساواک و پیشنهاد سپهبد مقدم هنگامی‏ ارائه شد که کانون هیچگونه فعالیتی نداشت و پس‏ از درگیری و بحث و جدلی که چند ماه قبل از آن‏ به هنگام بحث دربارهء صدور اعلامیه ضد سانسور در مدرسه«به‏آذین»بین برخی از اعضاء رخ داد، کانون عملا تعطیل بود.از این روی این پیشنهاد به جایی نرسید،و اعضای کانون از نتایج آن‏ بی‏خبر ماندند.

دوره دوم فعالیت کانون

آغاز فعالیت مجدد کانون نویسندگان ایران در سال 1356،بی‏ارتباط با شرایط داخلی کشور و رخدادهای بین المللی نبود.به قدرت رسیدن‏ جیمی کارتر و حزب دموکرات در آمریکا و شعار حقوق بشر آنها و زیر فشار قرار گرفتن رژیم‏ پهلوی،تحرکاتی را در میان روشنفکران آن زمان‏ به وجود آورد.از سرگیری دوبارهء فعالیتهای‏ کانون نویسندگان نیز از این نظر قابل بررسی‏ است.

حرکت این دورهء کانون نویسندگان از نقطهء مشکوکی آغاز شد.مهندس رحمت الله مقدم‏ مراغه‏ای در تماسی با اسلام کاظمیه،او را به‏ گردآوری دوباره نویسندگان و شاعران و سازماندهی مجدد کانون نویسندگان ایران تشویق‏ کرد.اسلام کاظمیه به تکاپو افتاد و به طرح‏ موضوع تجمع دوباره نویسندگان و شاعران در چارچوب کانون نویسندگان ایران پرداخت.

«مقدم مراغه‏ای»و«کاظمیه»آشنایی دیرینه با هم‏ داشتند،آنها در آستانهء دههء 1340 کنار هم بودند و در جریان قدرت‏گیری علی امینی فعالیت‏ می‏کردند.

حضور مقدم مراغه‏ای و اسلام کاظمیه در صحنه تجدید فعالیت کانون نویسندگان شائبه‏هایی‏ در اذهان پدید آورد.(43)

محمود اعتمادزاده این نکته را که کانون در این‏ مقطع توسط عوامل رژیم و در راستای یک ژست‏ سیاسی تشکیل شد،تأیید می‏کند و می‏نویسد:

اسلام کاظمیه و مقدم مراغه‏ای کانالی‏ بودند که ما می‏توانستیم بفهمیم که حرکت‏ دستگاه چیست(44)

به هر حال اسلام کاظمیه موفق شد تا گروهی از اعضای سابق و تعدادی از افراد جدید را زیر نام‏ کانون نویسندگان جمع‏آوری نماید.افراد جدید، قرار یک دیدار هفتگی داشتند و محل و زمان این‏ دیدار هفتگی،غروب روزهای دوشنبه در کافه‏ رستوران«نوئل»بود.

هر غروب دوشنبه،نویسندگان و شاعران یکی‏ پس از دیگری به این رستوران می‏آمدند و دربار کانون و ضرورت دخالت فعال نویسندگان در تعمیق مبارزات سیاسی مردم ایران!داد سخن‏ می‏دادند.گاه دامنهء این بحث و گفتگوها از کافه‏ نوئل فراتر می‏رفت و نویسندگان و شاعران مبارز در«بار هتل مرمر»آن را پی می‏گرفتند. نخستین اقدام برای اعلام حضور

اولین گام برای اعلام موجودیت،و نخستین‏ تلاش برای از سرگیری فعالیت مجدد کانون‏ نویسندگان،تهیه و ارسال نامه‏ای سرگشاده برای‏ امیر عباس هویدا-نخست وزیر وقت-بود.

این نامه را چهل نفر امضا کردند و از وی‏ خواستند تا با رفع تضییقات گوناگونی که دولت بر سر راه فعالیت کانون نویسندگان نهاده، دشواری‏ها را از میان بردارد.

در این نامه که به تاریخ 23 خرداد 1356 به‏ صورت اعلامیه منتشر شد،خواسته‏های مهم‏ امضا کنندگان عبارت بود از:

اجازهء فعالیت رسمی،تأسیس باشگاه و محل‏ تجمع برای اعضای کانون و انتشار نشریه.

محمود اعتمادزاده پیرامون انتشار این نامه در کتاب«ازهردری»می‏نویسد:

باری،پس از چندین سال آقایان گردهم‏ می‏نشینند و اعلامیه‏ای می‏نویسند و یک روز اردبیهشت 1356 می‏بینیم که دکتر منوچهر هزارخانی،اسلام کاظمیه و شمس آل احمد آمده‏اند تا به‏آذین را-یکی از دو پیش‏ کسوت در بنیانگذاری کانون نویسندگان‏ ایران را که در سراسر دوران فعالیت آن، عضو هیئت دبیران بوده است-به همکاری‏ و نهادن امضای خود در پای اعلامیه‏شان‏ دعوت کنند...در بیست و سوم خرداد ماه‏ 1356 اعلامیه و در واقع نامهء خطاب به‏ نخست وزیر(هویدا)را در متن نهایی‏اش‏ امضاء می‏کنم...(45)

در آن زمان رضا براهنی و احمد شاملو در خارج‏ از کشور حضور داشتند.آنان این بیانیه را در محافل مختلف ادبی و هنری مطرح کردند و در روزنامه‏ها و مجلات معتبر انتشار دادند و با تبلیغات وسیع سعی می‏کردند،پشتیبانی جهانی‏ برای کانون نویسندگان و اعضای آن فراهم‏ آورند.

این اقدامات به آنجا منجر شد که«اتحادیه‏ ناشران آمریکا»و ریچارد هوارد رئیس انجمن قلم‏ آمریکا نامه‏هایی به هویدا نوشتند و به پشتیبانی از نویسندگان ایرانی پرداختند.مخصوصا رئیس‏ «انجمن قلم»تأکید فراوانی بر آزاد شمردن‏ فعالیت‏های ادبی و هنری در ایران کرده بود.

دکتر ناصر یگانه،دبیر شورای امنیت ملی ایران‏ و وزیر مشاور در کابینهء هویدا،مأموریت‏ پاسخگویی به این نامه‏های خارجی را عهده‏دار شد و در پاسخ اتحادیه ناشران آمریکا،و رئیس انجمن‏ قلم نوشت:

...دولت شاهنشاهی ایران،ضمن آزاد برشمردن فعالیتهای ادبی و فرهنگی، تأسیس کانون نویسندگان را با وجود بیش‏ از 300 انجمن ادبی و فرهنگی در سرتاسر کشور و با هزاران عضو،امری غیر ضروری‏ می‏داند.

\*در اواخر مهر 58،کانون‏ نویسندگان تصمیم به برگزاری‏ شب شعر در دانشگاه تهران گرفت‏ که چون مجوز این کار را اخذ نکرده بودند،هاشم صباغیان‏ وزیر کشور دولت موقت با آن‏ مخالفت کرد. \*پنج عضو از یازده هیئت دبیران‏ کانون با نظر شش عضو دیگر که‏ اصرار به برگزاری شب‏های شعر داشتند مخالفت کردند و این اقدام‏ باعث شد که آنها(به‏آذین، کسرایی،ابتهاج،تنکابنی و برومند)از عضویت در هیئت‏ دبیران خلع شوند. \*هیئت دبیران کانون تصمیم‏ گرفتند به منظور جلوگیری از خطر حملهء عوامل امنیتی جلسات‏ مقدماتی مربوط به تشکیل مجمع‏ عمومی را در یک محل برگزار نکنند،بلکه در 3 یا 4 نقطه و در هر محل،حداکثر ده-پانزده نفر حضور یابند.آنها مجمع عمومی‏ را یک روز قبل از موعد اعلام‏ شده برگزار کردند تا به اصطلاح‏ ساواک را فریب دهند.ولی بعد از پیروزی انقلاب معلوم شد چند نفر از نامداران عضو کانون،در خدمت ساواک بوده‏اند!به دنبال این جوابیه،امیر عباس هویدا شخصا در ماجرا دخالت کرد و در روز سیزدهم تیر ماه‏ 1356،طی سخنانی در باشگاه رادیو تلویزیون‏ اعلام داشت:

...همه ما می‏خواهیم در مملکتی زندگی‏ کنیم که در آن آزادی قلم وجود داشته‏ باشد،هر کس آزاد است اندیشه‏اش را که‏ مغایر حیات ملت ایران نباشد،بیان کند...

پس از این گفته‏های هویدا،هیئت دبیران موقت‏ کانون نویسندگان تصویب می‏کنند که متنی دیگر خطاب به نخست وزیر انتشار دهند این‏ پیشنهاد که توسط«به‏آذین»مطرح می‏شود،در جلسه 18 تیر ماه 1356 به تایید می‏رسد و متنی را که به‏آذین نوشته بود،به عنوان دومین نامه‏ سرگشاده کانون تصویب می‏گردد.

«به‏آذین»می‏نویسد:

...اما آقای کاظمیه که می‏بایست‏ عهده‏دار این کار باشد،در جلسه‏ای که با چند تن از جمله آقایان ناصر پاکدامن، فریدون آدمیت و نجف دریابندری داشت، نسخهء نامه را به نظر ایشان رساند؛که گویا آنان گزنده‏اش یافتند و خود متنی دیگر،نرم‏ و خواهشگر و امیدوار نوشتند...(47)

قسمتی از متن این نامه که در 28 تیر ماه ارسال‏ شده چنین است:

جناب آقای نخست وزیر

در تاریخ بیست و سوم خرداد ماه گذشته‏ نامهء سرگشاده‏ای به امضای چهل تن از نویسندگان و شاعران و دیگر اهل قلم برای‏ جنابعالی فرستاده شد و ضمن اشاره به‏ تضییقات گوناگونی که در دولت آنجناب‏ فرا راه فعالیت‏های فکری و فرهنگی کشور ما نهاده شده،خواسته شد تا با به رسمیت‏ شناختن کانون نویسندگان ایران و برداشتن‏ آن دشواری‏ها،در جهت تحقق بخشیدن به‏ اصول آزادی مطرح در قانون اساسی و متمم‏ آن،و اعلامیه جهانی حقوق بشر گامی‏ برداشته شود...

با وجود این،سخنانی که جنابعالی در سیزدهم تیر ماه در باشگاه رادیو تلویزیون‏ ملی ایران و در جمع خبرنگاران و نویسندگان مطبوعات و کارکنان وسایل‏ ارتباط جمعی ایراد فرمودید،به ضرورت، فرصت مجدد طرح مسئله را می‏دهد...

از چارچوب آزادی‏هایی که همهء مردم‏ ایران،بی‏هیچ پیشداوری و حصر و استثناء بایستی از آن برخوردار باشند،آزادی‏ آفرینش فکری و فرهنگی و هنری،آزادی‏ اندیشه و بیان برای اهل قلم اهمیت اولی‏ دارد...(48)

این نامه را 98 نفر از شاعران و نویسندگان امضا کردند.

اولین و دومین بیانیه کانون نویسندگان در این دوره،بسیار تأثیرگذار بود و موجب بروز تحرکات مثبت و سازنده‏ای در گروههای مختلف‏ شد.بازتاب جهانی و تاثیرات داخلی این بیانیه‏ها باعث گردید تا روزنامه‏نگاران ایرانی نیز دست به‏ کار شوند و بیانیه‏ای در اعتراض به سانسور تهیه و تنظیم کنند.

دکتر محمود عنایت در مورد تاثیر گذاری این‏ بیانیه‏ها می‏نویسد:

...اولین اعلامیه کانون نویسندگان از این نظر که نخستین اعتراض سیاسی‏ سازمان یافته و متشکل یک گروه‏ روشنفکری بود،در عمل از هر نامه و مصاحبه‏ای موثرتر افتاد.مگر آن چهل نفر چه گفته بودند؟در یک کلام فقط به وجود سانسور اعتراض کرده بودند.بدون اینکه‏ درباره دولت-تا چه رسد به رژیم- اظهار نظر کنند.اما همین اعتراض نیم‏بند، چون در طول یک دوره بیست و پنج ساله‏ کمتر مسبوق به سابقه بود،طنین گسترده و فراگیر یافت.(48)

برگزاری جلسات کانون

اولین گردهمایی دوره دوم فعالیت کانون‏ نویسندگان در تاریخ دوم تیر ماه 1356 در منزل‏ رحمت الله مقدم مراغه‏ای ترتیب یافت و اعضای‏ هیئت موقت دبیران کانون با ترکیب زیر انتخاب‏ شدند:

اسلام کاظمیه،منوچهر هزار خانی،رحمت الله‏ مقدم مراغه‏ای،باقر پرهام و محمود اعتمادزاده به‏ عنوان اعضای اصلی و سیاوش کسرایی و فریدون‏ تنکابنی به عنوان اعضای علی البدل.

به‏آذین در مورد هیئت دبیران موقت کانون در دوره دوم می‏نویسد:

...عصر روز جمعه 3/3/1356-ده‏ روز پس از انتشار اعلامیه-[منظور نامه اول‏ به هویدا نخست وزیر وقت است‏]-نشستی‏ همگانی در خانه مهندس رحمت اللّه مقدم‏ مراغه‏ای تشکیل می‏شود تا برای گفتگو با مقامات رسمی و تکفل کارهای جاری، کسانی به نمایندگی انتخاب شوند.من از شرکت در این نشست خودداری می‏کنم.با شناختی که از خصومت آشتی‏ناپذیر بیشتر گردانندگان این گردهم‏آیی با معتقدات‏ سیاسی خود دارم...فردای آن روز آقایانی‏ که به نمایندگی انتخاب شده بودند،به‏ ترتیب‏آرایی که به دست آورده‏اند؛اسلام‏ کاظمیه-دکتر منوچهر هزارخانی- رحمت اللّه مقدم مراغه‏ای-دکتر باقر پرهام، مرا که سمت پنجمین و آخرین نماینده را یافته‏ام.سرافرازی می‏فرمایند،با دو عضو علی البدل:سیاوش کسرایی و فریدون‏ تنکابنی...هیچ عیبی نمی‏بینم می‏توان کار کرد.همینقدر می‏خواهم و پذیرفته می‏شود که کسرایی و تنکابنی در همه جلسات باحق رای شرکت کنند...(49)

هیئت دبیران موقت،بلافاصله پس از آغاز کار و با هدف شتاب بخشیدن به فعالیت‏های کانون، شروع به عضوگیری کرد.جریان عضوگیری در این دوره هم سرشار از عیب و نقص بود.اعضای‏ شورای دبیران برای افزودن بر تعداد کمی اعضای‏ کانون هر کسی را که تقاضا می‏کرد و یا به طریقی‏ به عنوان نویسنده و شاعر معرفی می‏شد،فورا به‏ عضویت می‏پذیرفت و همان نقطه ضعف‏ عضوگیری در اول دورهء فعالیت کانون،بر این‏ دوره هم حاکم بود.در این عرصه آنقدر بی‏دقتی و بی‏مبالاتی شد که بسیاری از کسانی که به عنوان‏ نویسنده و یا شاعر به عضویت کانون نویسندگان‏ پذیرفته می‏شدند،حتی یک اثر مستقل چاپ شده‏ نداشتند و تنها به اعتبار آشنایی و رفت و آمد با اعضای صاحب نفوذ و یا نویسندگان نامدار،در لیست اعضای کانون نویسندگان ایران قرار می‏گرفتند.

پس از انجام انتخابات،نخستین جلسه رسمی‏ هیئت دبیران موقت در روز هفتم تیر ماه 1356 تشکیل شد.

تلاش عوامل رژیم برای ارتباط با کانون

در شرایط خاص و جو سیاسی حاکم بر آن‏ دوران،بر خیل هواداران ایجاد رابطه با کانون‏ مرتبا افزوده می‏شد و از همه طرف تلاش برای‏ تماس با کانون صورت می‏گرفت.از یکسو جبهه‏ ملی در این راه قدم می‏زد و از سوی دیگر رژیم‏ پهلوی به دنبال وسایل و تمهیداتی برای ایجاد رابطه با آن بود.

به‏آذین در این مورد می‏نویسد:

...آقای دکتر سنجابی،به وسیله دکتر هزارخانی پیشنهاد ملاقات می‏کند.قطبی‏ رئیس رادیو تلویزیون ملی ایران و پسر دائی‏ شهبانو فرح-و نیز احسان نراقی- تئوریسین معروف ساواک هم از زبان نجف‏ دریابندری پیغام می‏فرستند که بیایید غیر رسمی مذاکره کنیم تا ترتیب به رسمیت‏ شناخته شدن کانون داده شود...(50)

از سوی هیئت دبیران منوچهر هزارخانی مأمور ملاقات با قطبی می‏شود.اما برای دیدار با دکتر سنجابی-به پیشنهاد به‏آذین-به پاس مبارزات او در دوران نهضت ملی شدن نفت و به این اعتبار که‏ نامبرده وزیر فرهنگ در کابینه دکتر محمد مصدق‏ بوده است،هیئت دبیران تصویب می‏کند تا همه‏ اعضای هیئت دبیران به صورت دسته جمعی به‏ ملاقات او بروند.

به‏آذین این ملاقات را چنین توصیف می‏کند:

...پنج شنبه-16 تیر/1356-ساعت‏ شش بعد از ظهر،هر هفت تن اعضای هیئت‏ دبیران موقت به خانه دکتر کریم سنجابی در جمشیدیه شمیران می‏رویم...در پایان‏ دیدار دکتر سنجابی از جانب شاپور بختیار همه ما را به ضیافتی که در یکی ازشب‏های آینده برای آشنایی بیشتر گروههای‏ هودار یا همسو با جبهه ملی ترتیب می‏یابد، دعوت می‏کند.می‏بینم همراهانم وسوسه‏ شده‏اند،و به هم نگاه می‏کنند.در دیده من‏ این دعوت کوششی است بی‏پرده برای‏ کشاندن کانون ما در مدار جبهه ملی،و من‏ مؤدبانه آن را رد می‏کنم...(51)

همچنین هیئت دبیران به نجف دریابندری‏ می‏گویند:

...می‏تواند با قطبی به گفت و گو بنشیند و نظرش را به تفصیل بشنود و برای ما بیاورد.ما هم به شرط آن که خبر دیدارمان‏ به رادیو و تلویزیون و مطبوعات درز نکند، حاضر خواهیم بود در یک جای غیر رسمی‏ قطبی را ببینیم و اگر زمینه را چنانکه‏ می‏خواهیم مساعد دیدیم به مذاکره با وی‏ بپردازیم.(52)

از طرف دیگر احسان نراقی تلفنی از اسلام‏ کاظمیه و منوچهر هزار خانی می‏خواهد که نزد او بروند تا درباره کانون نویسندگان و احتمال سپردن‏ انجمن قلم به کانون با او گفتگو کنند.

هیئت دبیران تماس آقایان را برای دانستن‏ پیشنهادهای نراقی و گزارش از صحبت‏های‏ وی می‏پذیرند.(53)

در تاریخ 16 مهر 1356،نجف دریابندی و هزارخانی در دفتر احسان نراقی با قطبی ملاقات‏ می‏کنند.

قطبی مدیر عامل رادیو و تلویزیون ملی ایران، مذاکره با کانون نویسندگان را برای دولت مطلوب‏ ارزیابی می‏کند و برای به ثبت رساندن کانون و داشتن محلی برای اجتماع و چاپ نشریه،قول‏ مساعد می‏دهد و مذاکره را مفید می‏داند.اما درباره سانسور،سازش در این زمینه را غیر ممکن‏ ارزیابی می‏نماید.

سه روز پس از ارائه این پیشنهادها توسط رضا قطبی و احسان نراقی،وابسته فرهنگی آلمان در ایران،به میانجی‏گری یکی از خبرنگاران روزنامه‏ کیهان،رسما خواستار همکاری کانون نویسندگان‏ ایران برای برگزاری شب‏های شعر می‏شود.

تلاش حزب توده برای مصادره کانون

یکی از مهمترین نکاتی که از ابتدای آغاز فعالیت‏ کانون نویسندگان به چشم می‏خورد تلاش حزب‏ توده برای در اختیار گرفتن زمام رهبری این‏ تشکیلات بود.در دوره اول به دلیل حضور جلال آل احمد،حزب توده نمی‏توانست یکه تاز میدان باشد.زیرا اکثریت اعضا به دو گروه عمده‏ تقسیم شده و رودرروی هم قرار داشتند.یک‏ گروه عناصر وابسته به حزب توده به رهبری‏ محمود اعتمادزاده گروه دیگر،اعضای«نیروی‏ سوم»که در اواسط دههء 1320 از حزب توده‏ انشعاب کرده و تحت رهبری خلیل ملکی راهی‏ جدا از حزب توده را می‏پیمودند.جلال آل احمد، مهم‏ترین شخصیت نیروی سومی‏ها بعد از خلیل ملکی بود،و در کانون عملا سردستگی مخالفان‏ حزب توده را بر عهده داشت.

اما در دوره دوم فعالیت کانون حزب توده، راحت‏تر وارد میدان شد و از همان آغاز فعالیت‏ کوشید تا به شکلی کانون نویسندگان را به دنبال‏ حزب توده بکشاند و این تشکیلات را به صورت‏ یک ابزار در اختیار کمیته مرکزی حزب قرار دهد.

نگاهی به ترکیب هیئت دبیران موقت نشان‏ می‏دهد که حداقل سه نفر از آنان(به‏آذین، سیاوش کسرایی و فریدون تنکابنی)از اعضای‏ رسمی حزب توده بودند.

اعضای قدیمی کانون ماجرای امضای بیانیه اول‏ کانون و در ابتدای شکل‏گیری آن در سال 1346 را فراموش نکرده بودند،در آن زمان تا به‏آذین بیانیه‏ را امضا نکرد،هیچیک از توده‏ای‏ها،زیر آن امضا نگذاشتند و وقتی نادر ابراهیمی خبر موافقت‏ به‏آذین را آورد،سیاوش کسرایی و هوشنگ ابتهاج‏ آن را امضا کردند.

به هر صورت این تضاد و تقابل در دوره دوم‏ فعالیت کانون رنگ و بویی مشخص و چهره‏ای‏ حادتر به خود گرفت.در این ایام اسلام کاظمیه‏ می‏کوشید تا علی اصغر حاج سید جوادی را جایگزین جلال آل احمد سازد و او را در موضع‏ سردسته«نیروی سومی»ها و افراد غیر توده‏ای قرار دهد.

در دوره دوم فعالیت کانون،با افزایش‏ بی‏حساب و کتاب اعضا،صف بندی دیگری نیز در عرصه کانون نویسندگان خودنمایی کرد.این‏ گروه که تحت رهبری و هدایت فیروز شیروانلو قرار داشتند،چپ‏های آمریکایی بودند.این قبیل‏ اعضای کانون،با اینکه همگی در خدمت رژیم‏ پهلوی قرار داشتند و هر یک صاحب پست و مقام‏ در سازمانهای فرهنگی بودند،عقایدی بسیار تند و افراطی داشتند و مدام شعار«نبرد مسلحانه» سر می‏دادند.

در گرماگرم مبارزه پنهانی این دو جناح،وابسته‏ فرهنگی سفارت آلمان در تهران با جلال سرفراز که‏ در آن زمان عضو تحریریهء روزنامه کیهان بود، تماس گرفت و از او برای فعال کردن انجمن‏ فرهنگی ایران و آلمان و برگزاری شب‏های شعر، یاری خواست.سرفراز پیشنهاد وابسته سفارت‏ آلمان و موضوع برگزاری شب‏های شعر و اظهار علاقهء وابسته سفارت آلمان را با«اسلام کاظمیه» مطرح کرد.(54)

سفارت آلمان محل برگزاری شب‏های شعر را تأمین می‏کرد و هزینه‏های چاپ پوستر و بروشور و پذیرایی را متقبل شد و آمادگی خود را برای اجرای‏ ده شب شعرخوانی و سخنرانی اعلام داشت.

سرفراز پس از اینکه موضوع را با اسلام کاظمیه‏ در میان گذاشت و به همراه او در صدد تنظیم برنامهء این ده شب و انتخاب و دعوت افراد برای‏ شعر خوانی یا سخنرانی بود،حزب توده خود را وارد ماجرا کرد از طریق زیر فشار دادن جلال‏

\*اولین هیئت دبیران کانون‏ نویسندگان ایران که سیمین‏ دانشور به ریاست آن برگزیده شد دو وظیفه داشت:نشست رسمی‏ کانون و برگزاری جلسات‏ سخنرانی و شعرخوانی به منظور اعلام موجودیت تشکیلات و شناساندن آن به عموم.

سرافراز مدیریت شب‏های شعر را از دست اسلام‏ کاظمیه و علی اصغر حاج سید جوادی بیرون‏ آورد.(55)

نخستین شب این برنامه‏ها را مهندس رحمت اللّه‏ مقدم مراغه‏ای افتتاح کرد.

پس از او دکتر سیمین دانشور همسر زنده‏یاد جلال آل احمد،درباره«هنر معاصر»سخنرانی‏ کرد و بعد از وی مهدی اخوان ثالث،تقی هنرور شجاعی،منصور اوجی و سیاوش مطهری به‏ شعرخوانی پرداختند.

مراسم دومین شب(19 مهر 56)با سخنرانی‏ دکتر منوچهر هزارخانی(56)آغاز شد.

شب سوم(20 مهر 56)شمس آل احمد سخنرانی کرد و در شب چهارم باقر مومنی درباره‏ «سانسور»مطالبی بیان کرد.باقر مومنی در این‏ سخنرانی خود تاکید کرد که:

«کانون نویسندگان ایران-به عنوان یک‏ سازمان صنفی-نه تنها بر ضد نظام‏ حکومتی وارد«توطئه»نمی‏شود،بلکه حتی‏برای تغییر شکل آن نیز تبلیغ‏ نمی‏کند...»(57)

برنامه شب‏های شعر کانون نویسندگان به مدت‏ 10 شب از هجدهم تا بیست و هشتم مهر ماه‏ 1356 در باغ انستیتو گوته اجرا شد،موفق‏ترین‏ برنامه کانون نویسندگان بود و توانست اثر تبلیغاتی‏ وسیعی بر جای بگذارد.میزان استقبال مردم از این‏ برنامه به حدی بود که هر شب چندین هزار نفر خود را به محل باغ سفارت آلمان-در خیابان‏ ولی عصر کنونی،حوالی ایستگاه باغ فردوس- می‏رساندند.نیروهای پلیس تهران در تمام این ده‏ شب در آماده باش کامل بودند،و هر شب صدها پلیس ضد اغتشاشات،با سپر و باتوم و گاز اشک‏آور و دیگر ملزومات،در حاشیه پیاده‏روها و باغهای مجاور مستقر می‏شدند و رفت و آمد مردم را تحت نظر می‏گرفتند.

اعضای کانون نویسندگان تصور می‏کردند که با اجرای این برنامه بزرگترین ضربه را بر پیکر رژیم‏ پهلوی وارد ساخته‏ند.آنان استقبال مردم از این‏ برنامه‏ها را نشانه موفقیت روشنفکران در ایجاد رابطه با مردم عادی و طبقات فرودست‏ می‏دانستند.

نتایج ملاقات با عوامل رژیم

در جلسه مورخ 14 آبان 1356 هیئت دبیران، اسلام کاظمیه گزارشی از ملاقات با عناصر وابسته‏ به رژیم ارائه می‏کند.او در گزارش خود می‏گوید:

«ملاقات با قطبی صورت گرفته و این بار احسان نراقی در آن شرکت داده نمی‏شود. قطبی برای مشکل کانون،سه راه حل از سوی دولت پیشنهاد می‏کند؛

1-کانون نویسندگان ایران به انجمن قلم‏ ایران بپیوندد.

2-کانون نویسندگان به صورت‏ کنونی‏اش منحل شود و با نام«انجمن قلم» فعالیت نماید.

3-خود کانون به ترتیبی از سوی دولت‏ به رسمیت شناخته شود.»(58)

هوشنگ ابتهاج نیز در تاریخ 19 آبان 1356،با زین العابدین رهنما،رئیس انجمن قلم ایران دیدار می‏کند.رهنما در این ملاقات از ابتهاج دعوت‏ می‏کند تا به اتفاق دوستانش انجمن قلم را در اختیار بگیرند،و به‏آذین را برای احراز پست‏ دبیر کلی این انجمن پیشنهاد می‏کند.

بالاخره در نشست 21 آبان 1356 هیئت‏ دبیران،منوچهر هزارخانی به اطلاع جمع‏ می‏رساند که به اتفاق اسلام کاظظمیه به خانه نراقی‏ رفته‏اند.و در این ملاقات«نراقی»به آنها گفته‏ «خانلری قرار است رئیس انجمن قلم بشود،و او (نراقی)دبیر کل،و اضافه کرده که من به شرطی‏ این کار را پذیرفته‏ام که انجمن قلم هیچ گونه‏ برخورد و درگیری با کانون نداشته باشد.»(59)

سرانجام نراقی از هزارخانی و کاظمیه می‏پرسد که آیا در زمینه مبارزه با سانسور می‏تواند روی‏ همکاری کانون حساب کند و آیا کانون حاضر است با اقدامات آینده انجمن قلم مخالفت نکند؟

هزارخانی استنباط خود از این اظهارات را اینگونه بیان می‏کند:

...نراقی می‏خواهد بفهماند که دولت‏ آماده نیست درباره سانسور با یک عده‏ مخالف مذاکره کند،اما با امثال خود او- نراقی-خوب می‏تواند...»(60)

انتخابات و مجمع عمومی

هفت ماه از عمر هیئت دبیران موقت کانون‏ می‏گذشت.تشکیل مجمع عمومی و انتخاب‏ هیئت دبیران،توسط هیئت دبیران موقت مهمترین‏ وظیفه‏ای بود که از ابتدای آغاز فعالیت،در دستور کار خویش داشت،اما به بهانه‏های مختلف به‏ تعویق می‏افتاد.

هیئت دبیران،کانون نویسندگان را خیلی‏ بیشتر از حد و اندازه‏اش ارزیابی می‏کردند و بر این‏ تصور بودند که این کانون محور اصلی مبارزات‏ ضد رژیم است و بر اساس این تصور به این نتیجه‏ رسیده بودند که رژیم در برابر مجمع عمومی‏ کانون نویسندگان،ساکت نخواهد نشست و آنن‏ را به هم خواهد ریخت.

روزها و هفته‏ها،با بحث در اطراف این‏ موضوع و به دنبال پیدا کردن راه حلی خاص برای‏ محافظت اعضا سپری شد و پیشنهاداتی در این‏ زمینه آماده گردید.بر اساس یکی از این پیشنهادها قرار بود،تمام اعضای کانون در یک محل اجتماع‏ نکنند،بلکه در سه چهار حوزه و در هر حوزه‏ حداکثر با حضور 10 تا 15 نفر حضور یابند و هر یک از آنان یکی از چند اسم موجود در لیست‏ کاندیداها را انتخاب نمایند.از سوی دیگر،برای‏ حفظ امنیت کامل یک روز زودتر از تاریخ اعلام‏ شده،انتخابات را انجام دهند،یعنی به جای روز 23 دیماه در روز 22 دیماه انتخابات را تمام کنند و به این ترتیب ساواک و نیروهای انتظامی را-که‏ مترصد حمله به مجمع عمومی کانون بودند- فریب بدهند.(61)

به هر صورت این پیشنهاد مورد تصویب اعضا واقع نشد و سرانجام مجمع عمومی کانون در تاریخ جمعه 23 دیماه 1356 در محل دفتر کار مهندس رحمت الله مقدم مراغه‏ای تشکیل شد و انتخابات برگزار گردید.(62)

هیئت دبیران موقت بیانیه ویژه‏ای نیز تنظیم کرد و قبل از انجام انتخابات آن را در اختیار اعضا گذاشت.در بخشی از این بیانیه آمده بود:

هیئت دبیران موقت با تکیه بر تجربه‏ هفت ماه فعالیت اخیر کانون نویسندگان‏

\*گرچه هوشنگ ابتهاج و به‏آذین،همفکر بودند ولی در آخرین جلسه دوره اول کانون، ابتهاج در پاسخ به‏آذین که خطاب‏ به وی گفته بود:آقا!ما آمده‏ایم‏ اینجا تا علیه سیاستهای فرهنگی‏ رژیم اعتراض کنیم پاسخ داد:من‏ با این هدف اینجا نیامده‏ام.او پس‏ از این اظهارات استعفای خود را نوشت و جلسه را ترک کرد.

ایران،پیشنهادهایی برای تصریح برخی‏ نکات در اصول و مرام و رفع پاره‏ای از کمبودها در اساسنامه کانون ارائه می‏دهد و از مجمع عمومی می‏خواهد تا مواردی به‏ صورت آزمایشی پذیرفته و به اجرا گذاشته‏ شود،از آن جمله:

-کانون نویسندگان ایران جمعیتی است‏ صنفی که به هیچیک از احزاب،خواه آنها که امروز در ایران فعالیت دارند،یا آنها که‏ پس از این تشکیل خواهند شد وابستگی‏ ندارد و نخواهد داشت.

-حفظ استقلاب کانون نویسندگان ایران‏ و برکناری آن از دایره نفوذ جمعیت‏ها و احزاب سیاسی و سازمانهای دولتی با وابسته به دولت،از اصول مرام کانون‏ است.

-کانون نویسندگان برای اینکه بتواند آزادی اندیشه و بیان و قلم و آزادی چاپ و نشر را به تحقق برساند،ناچار است به‏ نحوی استوار در موضع آزادی و دموکراشی‏ قرار گیرد.از این رو،نیروهای هوادار آزادی و دموکراسی را در ایران و جهان تأیید می‏کند و ضمن پشتیبانی معنوی از آنان،خود می‏خواهد مورد تایید و پشتیبانی آنان‏ باشد.

-از آنجا که اعضای کانون نویسندگان‏ ایران از افق‏های فکری و سیاسی مختلف‏ می‏آیند و وحدت نظرشان در چارچوب‏ کانون تنها در اصل آزادی اندیشه و بیان و قلم و متفرعات آن است،اتفاق آرا در اخذ تصمیم‏های عمده از سوی هیئت دبیران‏ ضامن موجودیت و وحدت عمل کانون‏ نویسندگان ایران خواهد بود.

-مجمع عمومی به هیئت دبیران منتخب‏ ماموریت می‏دهد که اساسنامه کانون را با توجه به مصوبات گزارش حاضر،اصلاح‏ و طرح نهایی آن را برای تصویب به مجمع‏ عمومی آینده پیشنهاد کند.(63)

به هر حال انتخابات برگزار شد و در آن‏ «به‏آذین»،«باقر پرهام»،«منوچهر هزارخانی»، «فریدون آدمیت»،«فریدون تنکابنی»و«علی اصغر حاج سید جوادی»به عنوان هیئت دبیران انتخاب‏ شدند.(64)

تأمین امنیت جلسات و مجمع عمومی،هنوز بزرگترین دغدغهء خاطر اعضای کانون بود،به‏ همین دلیل هیئت دبیران جدید مأموریت یافت تا به عنوان اولین دستور کار،مسئلهء به ثبت رساندن‏ کانون در اداره ثبت شرکتها را تعقیب کرده و به‏ سرانجام برساند و از دیگر ادارات مربوطه،نظیر شهربانی نیز مجوزهای لازم اخذ نمایند.ولی‏ موفق به اجرای این نامه نشد.

پیرامون به ثبت رساندن کانون،بیانیهء تندی در تاریخ 24/11/1356 صادر شد،در این بیانیه‏ آمده است:

ثبت رسمی کانون نویسندگان ایران،به‏ وسیله دولت فقط زمانی ارزشمند و افتخار آمیز است که قبلا ملت ایران،آن را تایید کرده باشد،کانون نویسندگان در مقابل‏ ملتی مسئول است که برایش می‏نویسد،نه‏ دولتی که قرار است با اجازه‏اش‏ بنویسد.(65)

دوران مسئولیت این هیئت دبیران حدود 5 ماه‏ به درازا کشید.این ایام مقارن با اوج گیری حرکت‏ انقلابی مردم مسلمان ایران در جهت براندازی‏ رژیم پهلوی بود،و همین تقارن و حضور مردم‏ انقلابی در صحنه،به اعضای کانون نویسندگان‏ نیز شهامت و جرأت بخشید تا به عنوان شاعر و نویسنده و صاحبنظر در مسائل اجتماعی و سیاسی‏ در مراسم و مجامع مختلف حضور یابند و از سوی گروههای دانشجویی،بویژه گروههایی که‏ دارای گرایشهای چپ و مارکسیستی بودند،برای‏ اجرای سخنرانی و شعر خوانی دعوت شوند.در راستای اجرای چنین برنامه‏هایی بود که تنی چند از اعضای کانون نویسندگان مورد ضرب و شتم قرار گرفتند.از جمله این موارد می‏توان به ضرب و جرح هما ناطق،نعمت میرزازاده و جلال سرفراز در دانشگاه صنعتی آریامهر اشاره کرد.به دنبال این حملات و بازداشت کوتاه مدت چند تن از اعضای کانون نویسندگان بود که کانون‏ کم‏کم از پوسته تدافعی بیرون آمد و ضمن اعتراض‏ به این موارد اعلام داشت که قصد برگزاری‏ انتخابات هیئت دبیران خود را دارد و با لحنی‏ بسیار شدید و متفاوت با بیانیه‏های قبلی،خواستار تأمین امنیت محل اجتماع و برگزاری انتخابات‏ خود شد.(66)

مجمع عمومی بعدی کانون نویسندگان در بعد از ظهر روز یکشنبه 31 اردیبهشت 1357،در خانه هوشنگ گلشیری برگزار شد.در این جلسه‏ که با هدف انتخاب هیئت دبیران جدید تشکیل‏ شده بود،تعداد 91 نفر از اعضای‏ء شرکت داشتند و ریاست آن بر عهده فریدون آدمیت بود.در این‏ روز اعضای هیئت دبیران جدید به این ترتیب‏ انتخاب شدند:

محمود اعتمادزاده،باقر پرهام،منوچهر هزارخانی،فریدون آدمیت و فریدون تنکابنی به‏ عنوان اعضای اصلی و علی اصغر حاج‏ سسد جوادی و شمس آل احمد به عنوان اعضای‏ علی البدل،و محمد علی سپانلو،به عنوان منشی و حسین جهانشاه و رحمت اله مقدم مراغه‏ای به عنوان‏ بازرسان مالی و محمد خلیلی به عنوان صندوق‏دار کانون.(67)

این مجمع در جوی از اضطراب برگزار شد و افراد حاضر در جلسه انتظار داشتند که هر لحظه‏ مأموران امنیتی و چماقداران رژیم مورد حمله قرار گیرند و مضروب شوند.حمله چماقداران به‏ اجتماعات مختلف از اقدامات رایج رژیم در آن‏ روزها بود،و چندی پیش از برگزاری این جلسه، در روز عید قربان،هنگامی که عده‏ای از مبارزان‏ مسلمان در یکی از باغهای خارج شهر-محله‏ کاروانسراسنگ جاده کرج،باغ حاج آقا گلزار- اجتماع کرده بودند،مورد حملهء ماموران امنیتی‏ قرار گرفته و مضروب شده بودند،که تعدادی از آسیب دیدگان آن روز در این مجمع حضور داشتند.(68)

این جلسه در آغاز و طبق معمول حدود یک‏ ساعت به بحث پیرامون مسائل مختلف پرداخت‏ اما با دخالت شمس آل احمد،کفایت مذاکرات‏ اعلام شد و اعضا هر چه سریعتر به کار رأی گیری‏ پرداختند.شمس آل احمد گفت:

دوستان!ما انتظار داریم که امروز نیروهای جناب سرلشکر خسروداد از ما پذیرائی کنند.بنابراین برای گریز از میهمانی پیشنهاد کیافت مذاکرات را مطرح‏ می‏کنم.(69)

این هیئت دبیران بیانیه‏های متعددی انتشار داد، که از آن میان می‏توان به بیانیهء اعتراض به اخراج و ممنوع القلم شدن عده‏ای از اعضای کانون اشاره‏ کرد.در این بیانیه آمده است:

...دولت قصد دارد با سیاست قطع نان‏ و در تنگنا قرار دادن معیشت نویسندگان به‏

\*در جلسات اولین دوره کانون، سه صف‏بندی سیاسی جلوه‏ می‏کرد.یک گروه همکاران‏ جلال آل احمد بودند و گروه دیگر را طرفداران حزب توده به رهبری‏ به‏آذین تشکیل می‏دادند.گروه‏ سوم نیز که عمدتا از جوانان‏ بودند،مواضع افراطی داشتند. سردسته این گروه،فیروز شیروانلو،که در شعارها به‏ چیزی کمتر از نبرد مسلحانه‏ رضایت نمی‏داد از دوستان فرح‏ پهلوی به حساب می‏آمد.

وسیله اخراج آنها از کارهای دولتی،آنها را به سازش بکشاند...(70)

بیانیه دیگر کانون در این ایام،به مناسبت‏ هشتمین سالگرد در گذشت جلال آل احمد انتشار یافت.در این بیانیه از جلال به عنوان نویسنده‏ای‏ مبارز و دلیر نام برده شد و برای اولین بار از سوی‏ کانون،رژیم پهلوی با لقب«دیکتاتور»معرفی‏ شد.

بیانیه دیگر کانون در تاریخ 21/6/1357 و بر علیه کشتار 17 شهریور انتشار یافت.این بیانیه‏ کشتار مردم و حکومت نظامی را محکوم کرد و آنرا عملی خلاف مشروطیت دانست و از نویسندگان خواست تا لغو حکومت نظامی از هر نوع همکاری فکری و عملی با دولت خودداری‏ نموده و دلبستگی خود را به استقرار آزادی و دموکراسی و حکومت قانون اساسی در ایران نشان‏ دهند.

فعالیتهای کانون در کوران انقلاب اسلامی

«مرگ بر امپریالیسم»یکی از شعارهایی بود که‏ کانون نویسندگان ایران از نخستین روز شکل‏گیری،برگزیده بود در جریان انقلاب‏ اسلامی نیز،کانون سعی کرد این سمت گیری را به‏ نمایش بگذارد.در همین راستا چند تن از چهره‏های شاخص کانون نظیر علی اصغر حاج‏ سید جوادی،شفیعی کدکنی و باقر پرهام،در اجتماعی از مردم تهران شرکت کردند و به ارائه‏ نظرات خود پرداختند.

باقر پرهام در این اجتماع بر رهبری‏ امام خمینی(ره)تاکید کرد و گفت:

...اینک همبستگی ملی ما،هر چه‏ بیشتر ما را به وحدت و یکپارچگی فرا می‏خواند و باید بدانیم رهبر ما امام خمینی از همه ماست و پیکار او علیه ظلم و ستم و امپریالیسم،پیکار همه مردم ایران‏ است...(71)

پرهام همچنین در مصاحبه‏ای با روزنامه کیهان- در نقش سخنگوی کانون-پیرامون رهبری‏ حضرت امام چنین گفت:

...انقلاب کنونی ایران از این موهبت‏ بزرگ برخوردار است که رهبری آن در دست مردی استثنایی است.مردی که‏ مظهر معنویت روح ایرانی،اصالت‏ ارزش‏های فرهنگی عمیق این ملت و تجسم‏ عنصر اعتقادی تشیع،یعنی مذهب‏ توده‏های ماست؛که همانا نفی دائم هر نوع‏ قدرت از خود بیگانه و با خلق بیگانه است. او امام خمینی است که جوهر ضد استبدادی‏ و ضد استعماری انقلاب ایران را به خوبی‏ درک کرده و زندگی خود را در خدمت این‏ انقلاب قرار داده است و بی‏تزلزل و همواره‏ آشتی ناپذیر برای آنکه انقلابی در سطح ملی‏ به ثمر برسد،...او با دور اندیشی‏ حیرت‏انگیزی تا کنون کوشیده است که به‏ هیچ سو نغلطد؛جز به دامان ملت خویش. و این یکی از عوامل حقانیت و موفقیت‏ اوست؛که حقانیت و موفقیت‏ ماست...»(72)

وی در مقاله دیگری در روزنامه آیندگان خصلت‏ مذهبی انقلاب را تایید می‏کند:

مهم‏ترین و ریشه‏دارترین عامل‏ برانگیزاننده و فعال در شعور یا آگاهی‏ خلق،«دینی»بودن آن است...(73)

هیئت دبیران کانون نویسندگان،بر اساس این‏ سمت‏گیری‏ها که از طریق سخنگوی برخی از اعضای خود تدارک دیده بود،بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی خواستار ملاقات با امام خمینی(ره)می‏شوند.این درخواست مورد پذیرش قرار می‏گیرد و اعضای کانون در روز اول‏ اسفند 1357 با معظم له ملاقات می‏کنند.

در جریان این ملاقات نیز باقر پرهام به نمایندگی‏ از جانب اعضای کانون نویسندگان،پیروزی ملت را تبریک گفته و می‏گوید:

...حضرت آیت اللّه،ما اعتقاد داریم‏ که مبارزات نویسندگان در جهت افشاگری‏ جنایات سانسورچیان و مخالفت با عوامل‏ اختناق فرهنگی و دفاع از آزادی اندیشه و بیان،جزئی از مبارزات اصیل ملت و گام‏ کوچکی از جانب اهل قلم در همگامی با انقلاب شکوهمند مردم ایران به زعامت آن‏ حضرت بوده است...(74)

امام خمینی(ره)در پاسخ به باقر پرهام و خطاب‏ به اعضای حاضر کانون نویسندگان می‏فرمایند:

«...پیش‏تر قلم شما را شکستند.الان‏ قلم شما باز است.لکن استفاده از قلم در راه آزادی ملت و در راه تعالیم اسلامی‏ بکنید.این ملت که می‏بینید،تمامشان زیر بیرق اسلام است که وحدت پیدا کردند...»(75)

پاسخ حضرت امام بسیار هوشمندانه و نشان دهنده درک و دریافت عمیقشان از سمت‏گیری‏های کانون بود.گویی معظم له بخوبی‏ از حاکمیت و سلطه اندیشه غیر دینی بر این گروه‏ اطلاع داشتند و صف‏بندی‏های درون کانون را به‏ طور دقیق می‏شناختند.

انتخابات کانون در سال 1358

کانون نویسندگان،سومین سال از دومین دوره‏ فعالیت خود را در ایام پیروزی انقلاب و استقرار دولت موقت آغاز کرد.در این ایام،جامعه ایران‏ غرق در شرایط انقلابی بود و طبیعی است که‏ کانون هم تحت تاثیر شرایط محیط،از این اوضاع‏ انقلابی تاثیر می‏گرفت.

مهم‏ترین دستور کار کانون در این سال،انجام‏ انتخابات جدید هیئت دبیران بود.کانون از رهگذر آزادی مطبوعات با تبلیغات وسیع به‏ پیشواز این دوره از انتخابات رفت و نویسندگان‏ عضو کانون،هر یک به فراخور اعتبار و نفوذشان‏ در جراید کشور،پیرامون آن سر و صدا به راه‏ انداختند و چند روز قبل از برگزاری انتخابات، اسامی کاندیداهای عضویت در هیئت دبیران را انتشار دادند.

بر اساس خبری که در روزنامه کیهان آمده است، داوطلبین عضویت در هیئت دبیران این دوره به این‏ شرح معرفی می‏شوند:

محمود اعتمادزاده،امیر حسین آریانپور، غلامحسین ساعدی،احمد شاملو،باقر پرهام، اسماعیل خویی،محمد تقی برومند(ب.کیوان)، سیاوش کسرایی،غلامحسین متین،فریدون‏ تنکابنی،محمد علی سپانلو،محسن یلفانی‏ و...(76)

انتخابات کانون در اردیبهشت 1358 برگزار گردید و این افراد به عضویت هیئت دبیران انتخاب‏ شدند:

محسن یلفانی،احمد شاملو،غلامحسین‏ ساعدی،اسماعیل خویی،باقر پرهام،به عنوان‏

\*در دوره دوم فعالیت کانون، حزب توده سعی کرد این‏ تشکیلات را به صورت یک ابزار در اختیار کمیته مرکزی حزب‏ درآورد.حضور به‏آذین،سیاوش‏ کسرایی و فریدون تنکابنی در هیئت دبیران وصول به این هدف‏ را تسهیل کرد.

اعضای اصلی و سیاوش کسرایی و هوشنگ‏ گلشیری به عنوان اعضای علی البدل،و مهدی‏ اسفندیارفرد به عنوان منشی و محمد خلیلی به‏ عنوان حسابدار و رضا معتمدی و محمد محمد علی به عنوان بازرسان مالی.

این انتخابات حامل یک تحول مهم در ترکیب‏ افراد برگزیده بود و تنها یک نفر از اعضای هیئت‏ دبیران سابق در ترکیب جدید هیئت دبیران راه پیدا کرد و آن هم باقر پرهام بود.

رویارویی کانون با دولت موقت

هنوز از استقرار دولت موقت مدت زیادی‏ نگذشته بود که کانون نویسندگان ایران آن را زیر ضربات تبلیغات کین توزانه و جهت‏دار خود گرفت.نخستین مرحله از این دست حملات، صدور بیانیه پیرامون محکومیت حمله به‏ کتابفروشی‏ها بود.کانون در این بیانیه دولت‏ موقت را متهم به ضعف و سازش تلویحی با برخی‏ از گروهها می‏کند.نکته جالب در این بیانیه این‏ است که کانون از رحمت الله مقدم مراغه‏ای، استاندار آذربایجان شرقی تقدیر می‏کند.در این‏ بیانیه آمده است:

«آقای نخست وزیر»

آیا مقدر بود که انقلاب ایران به جشن‏ کتاب سوزان منجر شود؟آیا دولت موقت‏ شما از فاجعه مصیبت‏باری که اندیشه و فرهنگ ایرانی را به عناوین مختلف و در ابعادی وسیع تهدید می‏کند،آگاه‏ نیست؟...آیا دولت نمی‏داند که در پایتخت کشور،نمایشگاه هنر نقاشی را در دانشکده‏ای که کارش آموزش و گسترش‏ هنرها و فعالیت‏های هنری است، خودسرانه جمع می‏کنند و آثارش را به یغما می‏برند؟آیا دولت موقت شما از گسترش‏ ابعاد حمله و هجوم به مطبوعات و کتابفروشی‏ها احساس نگرانی نمی‏کند؟آیا دولت نمی‏داند که بی‏درنگ پس از سخنرانی‏های تحریک‏آمیز که از رادیو و تلویزیون پخش شد،هجومی بی‏سابقه به‏ کتابفروشی‏های تبریز به عمل آمد؟آیا دولت‏ موقت انقلاب و مسئولین امر،حداقل‏ نمی‏توانند به اندازه استاندار آذربایجان شرقی‏ با این هجوم اختناقی مقابله کنند و شجاعانه‏ با مسئله روبرو شوند؟

آقای نخست وزیر

رژیم گذشته با همه دبدبه و کبکبه‏اش‏ نتوانست فکر و اندیشه را در این سرزمین‏ خاموش کند.شما که خود استاد دانشگاه و اندیشمند هستید،ما را در مبارزه با اختناق‏ یاری کنید و نگذارید کار به جایی برسد که‏ حرفه شریف کتابفروشی و نشر بکلی در جامعه ما از میان برود.(77)

کانون در موضوع لایحه مطبوعات نیز با دولت‏ موقت رودررو شد.اخبار این رودررویی به طور مبسوط در جراید آن ایام منعکس است.در آن‏ روزها،دولت موقت می‏کوشید تا با تدوین‏ لایحه‏ای خاص،نحوه فعالیت مطبوعات را تحت‏ سامان و قاعده درآورد،ولی کانون نویسندگان با این اقدام مخالفت می‏کند:

«...کانون نویسندگان ایران در این باره‏ توضیح داد که از سوی نویسندگان کشور، سه تن-دکتر اسماعیل خویی،دکتر جواد مجابی،و بزرگ پورجعفر-در جلسات‏ بررسی لایحه مطبوعات در وزارت ارشاد ملی شرکت کرده و در همان نخستین جلسه‏ با صراحت اعلام کرده‏اند که تدوین و تصویب قانونی درباره مطبوعات،پس از تصویب قانون اساسی به صلاح نیست،و اصولا به اعتقاد کانون نویسندگان، مطبوعات به قانون مستقلی نیاز ندارد...»(78)

پس از صدور نظر کانون نویسندگان در مطبوعات کشور،میناچی وزیر ارشاد ملی در دولت موقت توضیح داد که:

«...علی رغم اینکه نمایندگان کانون‏ نویسندگان با تصویب قانونی برای‏ مطبوعات موافق نیستند،اما لایحه‏ مطبوعات را رد نکرده‏اند...»(79)

روز بعد بیانیه‏ای به امضای دو تن از اعضای‏ هیئت دبیران کانون انتشار یافت که در آن عدم‏ تصویب قانون مطبوعات را به عنوان یک خواست‏ از جانب کانون قلمداد کرده و در نهایت خواسته‏ بود که لایحه مطبوعات پس از تصویب قانون‏ اساسی بررسی شود.این بیانیه به امضای محسن‏ یلفانی و اسماعیل خوئی بود.(80)

دیگر برخورد کانون نویسندگان با حکومت‏ اسلامی در اواخر مهرماه 1358 رخ داد.در این‏ ایام کانون در اندیشه برگزاری شب‏های شعر بود. به همین سبب اعضای هیئت دبیران کانون یک‏ کنفرانس مطبوعاتی تشکیل دادند و از خبرنگاران‏ داخلی و خارجی دعوت کردند تا این تمایل و خواست کانون را پوشش دهند.آنان همچنین‏ خواسته بودند تا وزارت‏خانه‏های کشور و ارشاد ملی،اجازه برپایی و تامین امنیت این جلسات را صادر نمایند.

در این کنفرانس مطبوعاتی همه اعضای اصلی‏ هیئت دبیران شرکت کردند و باقر پرهام اهداف‏ شب‏های شعر کانون را به این شرح اعلام کرد:

«...دفاع از آزادی اندیشه و بیان و مخالفت مطلق با هر گونه سانسور...و

ضرورت دموکراسی برای اطلاع فرهنگی‏ جامعه و مخالفت با هر گونه تحمیل‏ فرهنگی یک جانبه داخلی و خارجی...(81)

اعضای هیئت دبیران در این کنفرانس،اعلام‏ کردند شب‏های شعر کانون از روز دوم تا دوازدهم‏ آبانماه در زمین چمن دانشگاه تهران برگزار خواهد

\*دوره دوم فعالیت کانون در سال‏ 1356 پس از تماس رحمت اله‏ مقدم مراغه‏ای با اسلام کاظمیه‏ شروع شد.سوابق مشکوک مقدم‏ مراغه‏ای،همواره این شائبه را در اذهان ایجاد می‏کرد که اقدام او برای راه‏اندازی مجدد کانون‏ نویسندگان بی‏ارتباط با خواست‏ رژیم نیست.

شد.

پس از این کنفرانس مطبوعاتی،هاشم صباغیان‏ وزیر کشور دولت موقت گفت کانون نویسندگان‏ هنوز از وزارت کشور مجوز برگزاری شب‏های‏ شعر را کسب نکرده است و به این دلیل که پلیس‏ حق ورود به محوطه دانشگاه را ندارد،لازم است‏ کانون محل مناسب دیگری را برای اجرای‏ برنامه‏های خود تدارک ببیند.

سخنان هاشم صباغیان موجب شد تا کانون‏ شب‏های شعر خود را به تعویق بیندازد.

تصمیم هیئت دبیران کانون،پیرامون برگزاری‏ شب‏های شعر و عدم قبول شرط تضمین امنیت از سوی وزارت کشور،موجب شد که بحث‏ مفصلی در داخل کانون درگیرد و دو نظر متفاوت‏ در برابر یکدیگر صف‏آرایی کنند.از این دو نظر، یکی بر آن بود که برگزاری شب‏های شعر به زعم‏ زمینه نامساعدی که وجود دارد،باید به نام دفاع از آزادی صورت بگیرد،حتی اگر به قیمت حادثه‏ای‏ناگوار و یا نابود کردن کانون تمام شود،و دیگری‏ بر آن بود که با توجه به محیط برانگیخته سیاسی و احمال بروز حوادثی که تنها می‏تواند به سود دشمنان انقلاب باشد و موجودیت کانون را منتفی‏ کند،بهتر است شب‏های شعر و سخنرانی به‏ فرصت مناسب دیگری موکول گردد.اما هیئت‏ دبیران کانون قصد داشت تا با برپایی شب‏های‏ شعر،به زعم خود«ارتجاع حاکم»را افشاء نماید.به همین سبب هیچ مخالفتی را تاب‏ نمی‏آورد.

پنج نفر از نویسندگان توده‏ای در شمار مخالفین‏ برگزاری شب‏های شعر بودند،آنان طی نامه‏ای‏ خطاب به کانون،نوشتند:

...این چه بی‏تابی است که هیئت‏ دبیران و برخی از اعضای کانون به شنیدن‏ عقیده‏ای خلاف آنچه خود بدان عشق‏ می‏ورزند نشان می‏دهند؟آیا تنها آن بار عادات و رسوبات محیط دیرپای استبدادی‏ را که در آن به سر برده‏ایم،باید متهم کرد، یا نیت خاصی در کار است که بر ما پوشیده‏ است؟

دوستان!برخورد ناروایی که در جلسه‏ عمومی گذشته شاهد آن بودیم،ظاهرا از آنجا سرچشمه گرفته است که چند تن از همکاران با سابقه شما جرأت نمودند و آنچه را که در جلسات متعدد عمومی و جلسات کمیته برگزارکنندگان به کرات‏ گفته بودند،روی کاغذ آوردند،و در نامه‏ای رسمی به هیئت دبیران تسلیم‏ کردند.در آن نامه به جو برانگیخته‏ سیاسی،به حوادث اسفبار کردستان و خوزستان به درگیری بیهوده و خونین انزلی‏ اشاره می‏شد.»

این نامه را محمود اعتمادزاده(به‏آذین)، سیاوش کسرایی،هوشنگ ابتهاج،فریدون‏ تنکابنی،محمد تقی برومند(ب.کیوان)امضاء کرده بودند که متن آن به طور کامل در روزنامه‏ کیهان مورخ 13 آبان 1358 درج شد.

کودتای چپ آمریکایی در کانون

در گرماگرم بحث و جدل‏های طرفداران و مخالفان برگزاری شب‏های شعر و سخنرانی،و سه روز پس از درج نامهء سرگشاده پنج عضو توده‏ای در روزنامه کیهان،هیئت دبیران کانون‏ نویسندگان تشکیل جلسه داد و عضویت پنج نفر نامبرده را به حالت تعلیق درآورد و با انتشار اطلاعیه‏ای این خبر را به اطلاع عموم رساند و تصمیم گیری نهایی در این مورد را به مجمع‏ عمومی کانون واگذار کرد.(82)

این اقدام که در حقیقت کودتای«چپ‏های‏ آمریکایی»علیه حزب توده در محدوده کانون‏ نویسندگان بود،باعث ایجاد سر و صدا و جنجال‏ وسیعی در کانون و محیطهای جنبی و وابسته و محافل روشنفکری شد و موجب گردید تا جناح‏های مختلف و گروه‏های درون کانون به‏ صف‏بندی در برابر هم بپردازند و عده‏ای به‏ هواداری از این پنج عضو توده‏ای و یا به اعتراض‏ به نحوه برخورد و رفتار هیئت دبیران برخیزند و کانون را در آستانه تجزیه و انشعاب قرار دهند.

این پنج نفر-که همگی از اعضای قدیمی حزب‏ توده و از فعالین این تشکیلات در دوران نهضت‏ ملی کردن نفت بودند-برای پیشبرد نظرات‏ خویش و با اشاره کمیته مرکزی حزب توده، دست به یک سلسله اقدامات سیاسی-نمایشی‏ زدند و طی نامه‏ای به محضر امام خمینی(ره)، عمل انقلابی دانشجوان پیرو خط امام در تسخیر لانه جاسوسی امریکا را تایید کردند.(83)

این پنج نفر پس از آگاهی از تعلیق عضویتشان‏ در کانون،به یک سلسله اقدامات دیگر نیز دست‏ زدند و در یک مصاحبه مطبوعاتی که با مدد برخی‏ از همفکرانشان در جراید ترتیب دادند،به گردش‏ کار و چگونگی درگیری خود در این ماجرا اشاره‏ کردند و کوشیدند تا به زعم خود در این عرصه‏ روشنگری نمایند.خبر مصاحبه مطبوعاتی این‏ گروه و حرف و سخن‏های آنان به طور مبسوط در روزنامه کیهان چاپ شد.(84)

به دنبال اقدام هیئت دبیران در تعلیق عضویت‏ این پنج نفر،عده‏ای از اعضای کانون-که وجه‏ غالب آن با توده‏ای‏ها بود-رودرروی هیئت دبیران‏ ایستادند و برای اینکه حمایت خود را از آنها نشان‏ بدهند،نامه‏ای را که در تاریخ شانزدهم آبان به‏ محضر امام خمینی ارسال شده بود،عینا امضاء کرده و آن را بدون مشورت و کسب نظر هیئت‏ دبیران انتشار دادند.انتشار این نامه عملا بیانگر نوعی انشعاب در کانون نویسندگان بود.(85)

حدود یکماه بعد در اواخر آذرماه 1358،پنج‏ عضو تعلیقی مجددا نامه سرگشاده‏ای خطاب به‏ اعضای کانون نویسندگان انتشار دادند و در آن‏ هیئت دبیران کانون را به عدم شایستگی و اعمال‏ اغراض سیاسی متهم کرده و خواستار تشکیل‏ مجمع عمومی فوق العاده برای احقاق حقوق خود شدند.در بخشی از این نامه چنین آمده است:

...اعلام می‏داریم که آقایان محسن‏ یلفانی،باقر پرهام،احمد شاملو، غلامحسین ساعدی و اسماعیل خویی،با روش نادرستی که در رهبری فعالیت‏ عمومی کانون در پیش گرفته‏اند،و به علت‏ اعمال غرض سیاسی در برخورد با عقاید مخالف،عدم شایستگی خود را در مقام و مسئولیتی که به ایشان تفویض شده است را به اثبات رسانده‏اند،و نمی‏توانند نماینده و مجری نیات کانون باشند.

از این رو ما از تشکیل مجمع عمومی‏

\*اسماعیل خویی و محسن‏ یلفانی با صدور بیانیه‏ای مشترک، مخالفت خود را با تدوین لایحه‏ مطبوعات از سوی دولت موقت‏ اعلام کردند.

فوق العاده در تاریخ چهاردهم دیماه‏ 1358،برای حل و فصل مسئله‏ای که به‏ تقصیر همین آقایان پایه‏های کانون‏ نویسندگان ایران را متزلزل ساخته و از اعتبار آن در میان توده‏ها کاسته است، جانبداری می‏کنیم و آماده شرکت در آن‏ برای احقاق حق ضایع شده خود و بازگرداندن کانون به راه درست مبارزه در شرایط درگیری‏های بزرگ انقلاب پوینده‏ ایران هستیم...(86)

به رغم نگاه امیدوارانه‏ای که این پنج نفر به‏ مجمع عمومی دوخته بودند،در روز یازدهم دیماه‏ 1358،مجمع عمومی فوق العاده کانون‏ نویسندگان که با حضور یکصد و سی و هفت نفر از اعضای آن رسمیت یافت،تصمیم هیئت دبیران‏ کانون در مورد تعلیق عضویت محمود اعتماد زاده،سیاوش کسرایی،هوشنگ ابتهاج، فریدون تنکابنی و محمد تقی برومند را تایید کرد.

به دنبال این اقدام،کانون با موجی از استعفای‏ اعضا روبرو شد.نخستین عضو مستعفی، اسماعیل نوری علاء بود.او با ارسال نامه‏ای برای‏ روزنامه آیندگان،استعفای خود را اعلام داشت. نوری علاء نوشته بود:

...من به عنوان یکی از ده تن‏ بنیانگذاران کانون نویسندگان ایران،به‏ منظور اعتراض به تسلط روشهای نامعقول‏ نسبت به دوستداران انقلاب اسلامی ایران‏ در کانون نویسندگان،از عضویت خود استعفا می‏دهم...(87)

پس از استعفای اسماعیل نوری علاء،هیئت‏ دبیران در پاسخ به اطلاعیه وی،توضیحی برای‏ روزنامه کیهان ارسال داشت:

...اولا طبق اسناد کتبی موجود در بایگانی کانون هیچیک از 5 عضو اخراج‏ شده،از نخستین بنیانگذاران کانون‏ نویسندگان ایران نبوده‏اند...ثانیا بر خلاف‏ اظهارات آقای اسماعیل نوری علاء اخراج‏ این پنج نفر به هیچ روی نشان دهنده روش‏ نامعقول نسبت به دوستداران انقلاب‏ اسلامی ایران در کانون نیست.این آقایان‏ تلگرام خود به عنوان وفاداری به خط امام را پس از اعلام تعلیق عضویتشان در کانون‏ نوشتند،و درباره آن در روزنامه‏ها هیاهو به‏ راه انداختند.از این گذشته،گرایش‏های‏ سیاسی و وابستگی‏های حزبی این آقایان‏ کاملا مشخص است،و معلوم نیست آقای‏ اسماعیل نوری علاء با چه انگیزه‏ای کسانی‏ را که جدایی مذهب از سیاست و ضرورت‏ مبارزه سیاسی با رهبری دینی را جزو«مبانی‏ عقیدتی خود»اعلام کرده‏اند،«از دوستداران انقلاب اسلامی»می‏داند...در خاتمه به اطلاع می‏رساند که مجموعه‏ گفتارها و مذاکرات مجمع عمومی‏ فوق العاده کانون،از جمله سخنرانی آقای‏ به‏آذین،بزودی از طرف کانون منتشر خواهد شد؛تا سیه‏روی شود هر که در او غش باشد...(88)

در پی این اختلافات اعضای دیگری نیز از عضویت در کانون نویسندگان استعفا دادند.سه‏ تن از نویسندگان مسلمان عضو کانون،با انتشار نامه‏ای سرگشاده استعفای خود را اعلام داشتند. آنان نوشته بودند:

...ما کنار کشیدن از این مجمع پریشان‏ را حرکتی در جهت حفظ حیثیت آزادی و آزادیخواهان معتقد و متعهد به انقلاب‏ اسلامی ایران دانسته و آن را وظیفه اخلاقی و اجتماعی خود تلقی می‏کنیم.در ضمن از آنجا که یکسویه شدن و انحلال سریع کانون‏ را در آینده‏ای نزدیک پیش‏بینی می‏کنیم،به‏ هیئت دبیران فعلی هشدار می‏دهیم که در تاریخ روشنفکری ایران این غبن به نام آنان‏ ثبت خواهد شد که به خاطر طرز عمل و خط مشی آنان،جمع نویسندگان این ملک‏ از هم پاشید...(89)

این نامه را بهاء الدین خرمشاهی،کامران فانی و نازی عظیما امضاء کرده بودند.اینان و چند نفر دیگر به داشتن گرایشهای مذهبی در میان اعضای‏ کانون شهرت داشتند.

از دیگر اعضای مستعفی باید از ناصر ایرانی نام‏ برد،که با نگارش دو مطلب-که یکی در هفته نامه‏ جنبش(90)و دیگری در روزنامه کیهان چاپ شد- از این پنج نفر حمایت کرد و به نکوهش هیئت‏ دبیران پرداخت و استعفای خود را به اطلاع عموم‏ رسانید.

مطلبی که از ناصر ایرانی در روزنامه کیهان چاپ‏ شد،«لیبرالیسم بزک کرده»نام داشت.او در این‏ مقاله نوشته بود:

...گردانندگان پشت صحنه و بازیگران جلوی صحنه آن نمایش سراسر خدعه و دروغی که اجرا شد تا«به‏آذین»و یاران او را از کانون نویسندگان اخراج‏ کنند،اینطور وانمود کرده‏اند،که‏ خواسته‏اند از تسلط حزب توده بر کانون‏ نویسندگان ایران(که لابد بر خلاف‏ اساسنامه بوده)جلوگیری کنند.این خدعه‏ شاید کسانی را که از کم و کیف قضایا مطلع‏ نیستند،بفریبد و آنان تصور نمایند که آنچه‏ پیش آمده،دعوایی بوده میان نویسندگان‏ وابسته و گروههای مخالف که به ضرر طرف اول و به نفع طرف دوم خاتمه یافته، در حالی که چنین نیست.موضوع عمیق‏تر از اینهاست...(91)

\*کانون نویسندگان ایران،در طول حیات خود،سه دوره‏ متمایز را طی کرده است.دوره‏ اول از اواخر سال 1346 آغاز و در اواسط سال 1348 پایان‏ می‏یابد.دوره دوم از اوایل سال‏ 1356 تا 1360 و دوره سوم از سال 1360 به بعد را در بر می‏گیرد.

ناصر ایرانی معتقد بود که هیئت دبیران کانون در این مبارزه،جانب«بورژوازی لیبرال»را گرفته‏ است:

...اینکه چرا کانون نویسندگان به این‏ روز افتاد،یک دلیل آشکار دارد.هیئت‏ دبیران کانون زیر نفوذ تقریبا مطلب یکی از «چپ»ترین گروهکهای لیبرال قرار دارد، که متاسفانه در کانون نویسندگان از همدستی و همقدمی هواداران یکی از اصیل‏ترین سازمانهای انقلابی چپ هم‏ برخوردار است.اما دلایل دیگری هم‏ دست اندرکارند.

...لیبرالیسم که به بزک و دوزک‏ آزادیخواهی‏اش احتیاج دارد تا چهره‏ کریه‏اش پوشیده بماند،بیخودی دست به‏ این عمل مستبدانه نزده است.او که در صحنه انقلاب شکوهمند ایران دارد قافیه را می‏بازد،و سنگرهایش-چه دمکراتیک و ملی باشد و چه رادیکال و از این جور چیزها-یکی پس از دیگری از دستش خارج‏ می‏شود،به کانون نویسندگان بدجوری‏ احتیاج دارد.این است که می‏بینید می‏ارزد تا نمایش احمق‏فریبی ترتیب بدهد و مزاحمان را از کانون بیرون بیندازد.(92)

ناصر ایرانی در این نامه،بیش از حد به پنج‏ عضو اخراجی کانون بها داد.به‏آذین،کسرایی، ابتهاج،تنکابنی و برومند را از روی اشتباه در شمار نیروهای صادق انقلاب ارزیابی کرد.اقدام‏ آن پنج نفر در جانبداری از انقلاب اسلامی بود و همانطور که به‏آذین بعدها اعتراف کرد هیچ یکی از آنان در این خصوص صداقت نداشتند.(93)

انشعاب رسمی

پس از اخراج این پنج نفر،36 نفر از اعضای‏ کانون-که به جز چند نفر همگی عضو یا هوادار حزب توده بودند-به صورت دسته جمعی استعفا دادند و خواستار تشکیل جمعی مستقل از کانون‏ برای تجمع نویسندگان و شاعران شدند.این افراد عبارت بودند از:

دکتر امیر حسین آریانپور،محمد آقازاده، محمود احیانی،مهدی اخوان ثالث،مهدی‏ اسفندیار فرد،حسن اصغری،هانیبال الخالص، اصغر الهی،علی امینی نجفی،ناصر ایرانی، غلامرضا امامی،حسین پستا،محمد پورهرمزان،جاهد جهانشاهی،بهرام حسیبی، رکن الدین خسروی،محمد خلیلی،محمد حسین‏ روحانی،محمد زهری،جلال سرافراز،احسان‏ طبری،جلال علوی‏نیا،اسد اللّه عمادی، نور الدین فرهیخته،بهزاد فراهانی،حسن‏ قائم پناه،محمد قاضی،جعفر کوش آبادی، کامبوزیا گویا،غلامحسین متین،پرویز مسجدی،ناصر موذن،محمد علی مهمد،امیر نیک آیین(هوشنگ ناظمی)،رحیم نامور، نصرت اللّه نوحیان.(94)

هرج و مرج در کانون

کانون نویسندگان با آشفتگی فراوان پای به سال‏ 1359 گذاشت و تشنجات حاصل از اخراج و استعفای عناصر توده‏ای را با خود به سال جدید آورد.انجام انتخابات هیئت دبیران،دستور کار کانون در این سال بود.بر اثر تشنجات سال پیش‏ و اخراج 5 نفر عضو توده‏ای،بسیاری از معمرین و پیش کسوتان استعفا داده بودند.از میان آنهایی هم‏ که مانده بودند،کمتر کسی حاضر می‏شد تا خود را کاندیدای عضویت در هیئت دبیران این دوره‏ بکند،زیرا بازار برچسب زدن و انواع اتهامات داغ‏ بود.اعضای هیئت دبیران سال 58 هم که‏ می‏خواستند خود را هر چه زودتر از زیر بار بحث و جدل مربوط به اخراج و استعفای اعضا بیرون‏ بکشند،داوطلب انتخاب مجدد نشدند.به این‏ دلیل هیئت دبیران این دوره ترکیبی از انواع‏ اعتقادات و گرایش‏های سیاسی بود.

به همین دلیل نیز کانون در خدمت دستجات و گروههای سیاسی مختلف قرار گرفت.و اعلامیه‏های منتشره از جانب آن کاملا رنگ و بوی‏ سیاسی داشت.آشفتگی سیاسی در کانون به‏ حدی رسیده بود که گاه یک اعلامیه خط و ربط فلان گروه را داشت و اعلامیه دیگر،با روش‏ رقیب همان گروه منطبق بود.

باقر پرهام که از عضویت هیئت دبیران این دوره‏ کنار رفته بود،این وضعیت را محصول ناآگاهی‏ رهبری کانون نسبت به اوضاع جامعه می‏داند و می‏گوید:

«در این دوره آقایان کاری کردند که بنیاد کار خراب بشود،و شد...وقتی رهبری‏ آگاه باشد،می‏داند که چگونه باید مثل آن‏ بندباز راهش را ادامه دهد،ولی رهبری‏ ناآگاه در همان قدم اول می‏افتد و گردن خود را می‏شکند...هنوز هم که هنوز است هر وقت مطلبی در روزنامه کیهان و یا جمهوری اسلامی بر علیه ما در می‏آید،و جار و جنجال راه می‏اندازد،استنادشان به‏ اعلامیه‏های آن دوره است...در آن‏ وضعیت فهمیدیم که اشتباه کرده‏ایم و جوان‏ترها را آورده‏ایم.زیرا این جوان‏ها عضو گروههای سیاسی بودند و کانون را تبدیل کردند به زائده گروههای‏ سیاسی...حزب توده‏ای که از در بیرونش‏ کرده بودیم را از پنجره آوردند تو،و کانون‏ قبضه آنها شد.»(95)

آخرین انتخابات کانون در سال 1360 انجام شد و طی آن غلامحسین ساعدی،احمد شاملو، محسن یلفانی و سعید سلطانپور و باقر پرهام به‏ عنوان اعضای هیئت دبیران انتخاب شدند.

پی‏نوشت:

(1)-سالنمای مطبوعات ایران،ذیل وقایع سال 1300 شمسی.

(2)-سالنمای مطبوعات ایران،و نیز شبه خاطرات،دکتر علی بهزادی.

(3)-روزشمار تاریخ ایران،دکتر باقر عاقلی.

(4)-تاریخ مشروطه-احمد کسروی-و نیز شرح حال سید جمال‏ اصفهانی،ابراهیم صفایی.

(5)-البته یکی از گناهان سید جمال الدین واعظ،نگارش کتاب رویای‏ صادقه بود.کتابی که

(6)-سالشمار مطبوعات ایران ذیل وقایع 1320 شمسی.

(7)-همان.

(8)-انجمن هواداران مجله سخن به سرکردگی دکتر خانلری نمونه‏ای از آن است.

(9)-نیم قرن تلاش،مراد ثقفی.

(10)-همان.

(11)-قطعنامه کنگره ملی نویسندگان،مجله پیام نو،ارگان انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی،مرداد 1325 شمسی.

(12)-ماهنامه آرش،شماره 17،اردیبهشت و خرداد 1347 مجله الفبا، شماره 7 چاپ خارج از کشور،گفتگو با غلامحسین ساعدی ظل الله، رضا براهنی،چاپ امریکا-1354.

(13)-کتاب جمعه،شماره 25 الی 30،مورخ اسفند و بهمن 1358- ماهنامه کلک،شماره 4،تیر ماه 1369.

(14)-ماهنامه آرش،دوره دوم،اردیبهشت و خرداد 1347،ص 7 شماره‏ 17.

(15)-همان.

(16)-ماهنامه کلک،شماره 4،مهر ماه 1369،ص 102.

(17)-ماهنامه آرش،شماره 17،اردیبهشت،خرداد 1347،ص 70.

(18)-جراید،سال 1341،اخبار مربوط به تشکیل سندیکاهای‏ نویسندگان.

(19)-رضا براهنی در کتاب«ظل الله»اشاره مختصری به این نکته می‏کند و یادآور می‏شود که در زمان تلاش برای تشکیل کانون نویسندگان،سیمین‏ بهبهانی در انجمنی که از سوی رژیم برای مقابله با کانون به وجود آمده بود کار می‏کرد.

(20)-الفبا،شماره 7 مورخ پائیز 65-چاپ خارج از کشور،مصاحبه با غلامحسین ساعدی.

(21)-ماهنامه کلک،شماره 4،مورخ تیر ماه 1369 ص 102.

(22)-دکتر رضا براهنی،مجله کلک،شماره 6،شهریور 1369.

(23)-همان.

(24)-ماهنامه کلک شماره 4،تیر ماه 1369 ص 102.

(25)-تاریخ کانون نویسندگان ایران،رضا براهنی،مجله کلک شماره 6، شهریور 1369.

(26)-الفبا،شماره 7،مورخ پاییز 65-چاپ خارج از کشور،گفتگو با غلامحسین ساعدی.

(27)-کتاب جمعه،شماره 27،دوم اسفند 1358،ص 14.به نقل از: باقر پرهام.

(28)-کتاب جمعه،شماره 27،مورخ 2/12/1358،ص 15.به نقل‏از:باقر پرهام.

(29)-کلک،شماره 4،مورخ تیر ماه 1369،ص 106.از محمد علی‏ سپانلو لازم به ذکر است که اکثر این 9 نفر(به غیر از جلال آل احمد)در همان‏ اولین جلسه سخنرانی رسمی کانون،هر یک به طریقی جذب نهادهای‏ دولتی شدند.

(30)-مشروح جریان اولین انتخابات هیئت دبیران کانون در ماهنامه آرش، دوره دوم شماره 7 درج شده است.

(31)-مجله کلک،شماره 4،تیر ماه 1369،ص 106.

(32)-مجله فردوسی،شماره 888،مورخ 11/9/1347.

(33)-ماهنامه آرش،شماره 17 صص 75 و 76،و نیز مجله فردوسی‏ شماره 888،مورخ 11/9/1347.

(34)-ماهنامه آرش-شماره 17،اردیبهشت و خرداد 1347 ص 79.

(35)-مجله فردوسی-شماره 888،مورخ 11/9/1347.

(36)-محمد علی سپانلو،ماهنامه کلک شماره 4،شهریور 1369.

(37)-ماهنامه آرش،شماره 17،صفحه آخر،عین همین متن در خبرنامهء اختصاصی کانون نویسندگان که به صورت پلی کپی تهیه و توزیع می‏شد- نیز آمده است.

(38)-روزنامه کیهان و اطلاعات مورخ 18 شهریور 1348.

(39)-خاطراتی از فصل اول کانون نویسندگان ایران،محمد علی سپانلو، مجله کلک،ص 112.

(40)-محمود اعتمادزاده(به‏آذین)،از هر دری،تهران،نشر جام،1370.

(41)-محمد علی سپانلو،خاطراتی از فصل اول کانون نویسندگان ایران، مجله کلک،ص 114.

(42)-گزارش هیئت دبیران به مجمع عمومی،مورخ 23 اسفند ماه 1347.

(43)-با توجه به افشای اسناد وابستگی مقدم مراغه‏ای به آمریکا و نیز رو شدن‏ ارتباطات کاظمیه با علی امینی و سلطنت طلبان این احتمال که فعالیت کانون‏ در دورهء دوم با اشاره یا حداقل،تایید سفارت آمریکا و رژیم پهلوی از سر گرفته شده باشد،تقویت می‏شود.

مقدم مراغه‏ای در زمان نخست وزیری دکتر اقبال نماینده مجلس شده بود و روابط نزدیک و صمیمانه‏ای با دولتمردان طراز اول رژیم و افرادی چون‏ امیر اسد الله علم و علی امینی داشت.او در سال 1356 از رفتار محافظه‏کارانه‏اش دست شست و به صورت کاملا فعال به حمایت از کانون‏ نویسندگان پرداخت و تمام امکانات دفتر خود،از قبیل ماشین تحریر، دستگاه فتوکپی و سایر ملزومات و مواد مورد نیاز را به صورت رایگان در اختیار کانون گذاشت.«مقدم مراغه‏ای»در این ایام،اینگونه یاری‏ها و مساعدت‏ها را منحصر به کانون نکرده بود،و سایر گروهها و دسته‏های‏ صنفی و سیاسی نیز از اینگونه مساعدت او برخوردار می‏شدند.او که تا چندی پیش از آمد و رفت به کانون نویسندگان پروا و اکراه داشت،در این‏ دوره،تمام توان خود را در خدمت آن گذاشته،و حتی دایرهء جلسات آن را به خانه‏اش کشانده بود.

(44)-اعتمادزاده،محمود،از هر دری،ص 33.

(45)-افزون بر امیر عباس هویدا،رونوشت آن برای روزنامه‏های‏ کثیر الانتشار ایران و دفاتر کلیه خبرگزاریهای خارجی مقیم ایران و تنی چند از اعضای کانون نویسندگان که در خارج از کشور اقامت داشتند،ارسال‏ شد.

(46)-محمود اعتمادزاده،از هر دری،ص 32.

(47)-همان.ص 40.

(48)-عنایت،محمود،انقلاب روشنفکران(مجموعه مقالات)،سال‏ 1370.

(49)-اعتمادزاده،محمود،از هر دری،جلد دوم ص 36.

(50)-همان ص 37.

(51)-همان-جلد دوم ص 64.

(52)-همان.

(53)-همان.

(54)-جلال سرفراز در آن زمان هنوز عضو حزب توده نشده بود و به عنوان‏ یک عنصر مستقل در کان فعالیت می‏کرد.

(55)-برای تشریح نقش جلال سرفراز لازم است به ماهیت برخی از دست اندرکاران آن روز کیهان اشاره شود:در سال 56 حزب توده بسیاری از پست‏های تحریریه کیهان را در اختیار داشت جلال سرفراز نیز به طور تمام‏ وقت با این روزنامه همکاری می‏کرد.از سالها پیش-چه در دوره سردبیری‏ دکتر مهدی سمسار و چه در دوران سردبیری امیر طاهری-رحمان هاتفی‏ ظاهرا عنوان معاون سردبیری را داشت،اما به واقع مقتدرترین عنصر تحریریه بود و با اختیاراتی که دکتر مصباح‏زاده به او داده بود،کارگزینی و امور مالی و سایر قسمتهای مؤسسه کیهان تسری داده بود.وی به دستور حزب توده،هوشنگ اسدی را به عنوان گزارشگر به روزنامه کیهان آورد و در سایه حمایت همه جانبه و در فاصله دو سه سال او را به سردبیری‏ صفحات داخلی کیهان 55-منصوب کرد.اسدی با برخورداری از حمایت هاتفی گروهی از نویسندگان عضو حزب توده را به کیهان آورد و همگی را با حقوق و مزایای مکفی به کار گماشت.

در ماجرای شب‏های شعر هم اسدی و رفقای توده‏ای‏اش با جلال سرافراز تماس گرفتند و او را تشویق کردند تا اختیار ادارهء شب‏های شعر را بر عهده‏ حزب توده و اعضای توده‏ای کانون نویسندگان بگذارد.

جلال سرافراز که فردی مهربان به نظر می‏رسید و دستی هم در شاعری‏ داشت خیلی آسان در دام حزب توده افتاد و مجذوب شعارهای فریبنده‏ مارکسیستی شد،و در صف توده‏ای‏ها قرار گرفت و همراه با آنان تا آخر خط رفت.او سالها بعد و پس از فرار به غرب در یادداشتی که در کیهان چاپ‏ لندن،درج شد،نوشت:«...اما امثال من-نمی‏دانم چه شد-که عقلمان‏ را به دست دیگران دادیم و سر از پا نشناخته،تا آخر خط رفتیم و چوبش را هم خوردیم.باور کن که ما توده‏ای‏ها،نه به دیگران،بلکه به خودمان ضربه‏ زدیم.من توده‏ای آن روزها و آن سالها،وقتی«دوزاری‏ام جا افتاد»که‏ فهمیدم دیر شده است و چند سال پاکباختگی و تلاش صمیمانه،پس از بهمن 57،هیچ افتخاری همراه نداشته است.زیرا میان پیغمبرها به سراغ‏ «جرجیس»رفتیم...»

(56)-هزارخانی پزشک بود،ولی در حوزه ترجمه فعالیت داشت و اغلب‏ آثار تروتسکی،بلخانف،گرامشی،ایزاک دویچر،با ترجمه او به بازار کتاب‏ راه یافت.

معروف‏ترین اثر هزارخانی نقد و معرفی کتاب ماهی سیاه کوچولو اثر صمد بهرنگی بود.بی‏شک صمد بهرنگی بیش از پنجاه درصد شهرتش را مدیون هزارخانی و این نقد و تحلیل است.

(57)-مؤمنی،باقر،درد اهل قلم،ص 25.

(58)-محمود اعتمادزاده«به‏آذین»،از هر دری،ص 87 و 84.

(59)-همان.

(60)-اعتمادزاده،محمود،از هر دری،ص 288.

(61)-بعد از پیروزی انقلاب مشخص شد که چند نفر از نامداران عضو کانون،به عنوان مامور نفوذی در خدمت ساواک بوده‏اند!

(62)-محمود اعتمادزاده،از هر دری،ص 122.

(63)-بیانیه مورخ 15/10/1356 کانون.

(64)-محمود اعتمادزاده،از هر دری،ص 122.

(65)-بیانیه مورخ 24/11/1356 کانون.

(66)-محمود اعتمادزاده،از هر دری،ص 122.

(67)-همان.

(68)-روزنامه کیهان،مورخ عید قربان 1356.

(69)-نقل به مضمون به نقل از یکی از حاضران در این جلسه.

(70)-بیانیه مورخ 29/3/75 کانون نویسندگان.

(71)-روزنامه کیهان،مورخ 10/8/1357.

(72)-روزنامه کیهان،مورخ 30/10/1357.

(73)-روزنامه آیندگان،مورخ 5/11/1357.

(74)-روزنامه کیهان،مورخ 1/12/1357.

(75)-همان.

(76)-روزنامه کیهان،مورخ 28/1/1358.

(77)-روزنامه کیهان،مورخ 22/2/1358.

(78)-روزنامه آیندگان،مورخ 16 تیر ماه 1358.

(79)-همان.

(80)-روزنامه آیندگان،مورخ 17 تیر ماه 1358.

(81)-روزنامه کیهان،مورخ 25/7/1358.

(82)-بیانیه هیئت دبیران کانون نویسندگان،روزنامه کیهان،مورخ‏ 16/8/1358.

(83)-روزنامه کیهان،مورخ 16/8/1358.

(84)-روزنامه کیهان،مورخ 21/8/1358.

(85)-اسامی افرادی که این نامه را امضاء کردند،به این شرح است:

«محمود اعتمادزاده(به‏آزین)-سیاوش کسرایی-امیر هوشنگ ابتهاج- امیر حسین آریانپور-مهدی اسفندیارفرد-اسماعیل نوری علاء(از لندن)- هانیبال الخالص-ناصر ایرانی-اصغر الهی-علی امینی نجفی-محمود برآبادی-جاهد جهانشاهی-رکن الدین خسروی-جلال سرافراز-احسان‏ طبری-نازی عظیما-ناصر پور قمی(از لندن)-اسد اللّه عمادی-کامران‏ فانی-بهزاد فراهانی-محمد قاضی-محمد رضا اصلانی-جعفر کوش آبادی-کامبوزیا گویا-ناصر موذن-جمال میر صادقی غلامحسین‏ متین-پرویز مسجدی-محمد علی مهمد-کیومرث منشی‏زاده-هوشنگ‏ ناظمی(نیک آئین)-منوچهر شیبانی-نصرت اللّه نوحیان-محمد زهری(به‏ نقل از روزنامه کیهان 23/8/58)

(86)-روزنامه کیهان،مورخ 22/9/1358.

(87)-روزنامه کیهان،مورخ 12/10/1358.

(88)-روزنامه کیهان،مورخ 12/10/1358.

(89)-روزنامه کیهان،مورخ 16/10/1358.

(90)-هفته نامه جنبش،مورخ 28/8/1358.

(91)-روزنامه کیهان،مورخ 22/10/1358.

(92)-روزنامه کیهان،مورخ 22/10/1358.

(93)-چندی بعد،زمانی که ماسک فریب از چهره حزب توده فرو افتاد، به‏آذین-که دستگیر شده بود-در یک مصاحبه تلویزیونی صریحا اعتراف کرد که او و رفقایش در کانون،کاملا فریبکارانه جانب انقلاب اسلامی را گرفته‏ بودند.و دیگر همصدایان او در کانون نیز پس از فرار از کشور و پناهندگی‏ به بیگانه،به صف ضد انقلاب پیوستند و علنا به مبارزه علیه جمهوری‏ اسلامی مشغول شدند.کسرایی تا آخرین روز حیات تمام بیانیه‏های مخالف‏ جمهوری اسلامی را امضاء می‏کرد.

(94)-روزنامه کیهان مورخ 1/11/1358.

(95)-پرهام،باقر،مجله گردون،شماره 31 و 32،مورخ آبان 1372.